

فصل پنجم:

«نقشه‌ی» ایجاد یک روزنامه‌ی سیاسی برای

سراسر روسیه

ب. کریچفسکی («رابوچیه دلو» شماره ۱۰ ص-۳۰) ضمن این که ما را متهم می‌سازد به این که می‌خواهیم «به وسیله‌ی مجزا نمودن تنوری از عمل، تنوری را به یک آئین بی‌جان مبدل سازیم» می‌نویسد: «بزرگ‌ترین خبط «ایسکرا» در این مورد «نقشه‌ی» سازمان عمومی حزبی (یعنی مقاله‌ی «از چه باید شروع کرد؟») است». مارتینف هم با او هم صدا شده اظهار می‌کند «تمایل «ایسکرا» که می‌خواهد از اهمیت سیر پیشرو مبارزه‌ی عادی روزمره در مقابل ترویج درخشان و مکمل بکاهد... منجر به طرح یک نقشه‌ی تشکیل حزب شده است که در شماره‌ی ۴ در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» آن را پیشنهاد می‌نماید» (همان جا ص-۶۱).

بالاخره در این اواخر ل. نادرین هم ملحق به جرگه‌ی کسانی گردید که از این «نقشه» (گیمه به علامت استهزاء این کلمه‌ی گذارده شده است) خشمگین شده‌اند. او در رساله‌ی موسوم به «کانون رولوتسی» («آستانه‌ی انقلاب») که همین حالا به دست ما رسیده است (نشریه‌ی «گروه سوسیالیست‌های انقلابی» سوادبا که ما با آن‌ها آشنائی داریم) می‌نویسد «حالا صحبت درباره‌ی سازمانی که یک روزنامه‌ی سراسر روسیه رشته پیوند آن باشد،- معنایش به ثمر رساندن خیابانی‌ها و فعالیت کابینه نشینی است» (ص-۱۲۶)، این نموداری از «مطبوعات بازی است» و غیره.

این که تروریست ما با مدافعین «سیر پیشرو مبارزه ی عادی روزمره» هم فکر در آمد برای ما هیچ مایه ی تعجب نیست، مخصوصاً پس از آن که ما، در فصل های مربوط به سیاست و سازمان، ریشه ی این نزدیکی را مورد مطالعه قرار دادیم. ولی ما هم اکنون بایستی خاطر نشان نماییم که فقط ل. نادژدین بود که کوشش نمود با خلوص نیت در افکار مندرجه در مقاله ای که از آن کوشش نیامده است تعمق نماید و سعی کرده است پاسخی در ماهیت امر به آن بدهد. در صورتی که «رابوچیه دلو» به هیچ وجه ماهیت امر سخن نرانده بلکه فقط کوشش نموده است با کمک یک مشت کلمات عوام فریبانه ی دور از نزاکت مسأله را در هم و پیچیده نماید. بنابر این، هر قدر هم که ناگوار باشد، باز ما مجبوریم قبلاً مدتی وقت خود را صرف پاک کردن اصطبل اوژیاس بنماییم.

الف) چه کسی از مقاله ی «از چه باید شروع کرد؟» رنجیده است؟

اکنون دسته گلی از عتاب و خطاب، که «رابوچیه دلو» نثار ما می کند، نقل می نمایم. «این روزنامه نیست که می تواند تشکیلات حزبی را به وجود آورد بلکه برعکس»... «روزنامه ای که بر فراز حزب و خارج از کنترل وی قرار می گیرد و در سایه ی شبکه ای از عاملین خود مستقل از وی می باشد»... «چه معجزی است که «ایسکرا» سازمان های واقعاً موجود سوسیال دموکراتیک آن حزبی را که خود وی به آن منسوب است فراموش کرده است؟»... «صاحبان پرنسیپ های محکم و دارندگان نقشه ای که با این پرنسیپ ها موافق است، در عین حال تنظیم کنندگان عالی مقام مبارزه ی حقیقی حزبد که اجراء نقشه ی خود را به حزب تلقین می کنند»... این نقشه، سازمان های زنده و حیاتی ما را به عالم ارواح و اشباح می راند و می خواهد شبکه ای واهی از عاملین را به عالم وجود آورد»... «هر گاه نقشه ی «ایسکرا» جامه ی عمل بپوشد باعث خواهد شد که کلیه ی آثار حزب کارگری سوسیال دموکرات

روسیه یعنی حزبی که در این کشور در حال به وجود آمدن است از میان برود... «ارگان ترویج بدل به یک قانون گذار بدون کنترل و مطلق العنان تمام مبارزه ی عملی انقلابی می گردد»... «آیا روش حزب ما نسبت به تابعیت کامل خود از یک هیئت تحریریه ی خودمختار چگونه باید باشد؟» و غیره و غیره.

چنان که خواننده از مضمون و لحن این نقل قول ها ملاحظه می کند «رابوچیه دلو» رنجیده است. ولی وی به خاطر خودش رنجیده بلکه به خاطر سازمان ها و کمیته های حزب ما رنجیده است که گویا «ایسکرا» می خواسته است آن ها را به عالم ارواح رانده و حتی رد و آثار آنان را نیز از بین ببرد. واقعاً که چه قیامتی بر پا شده است! فقط یک چیز غریب به نظر می آید. مقاله ی «از چه باید شروع کرد؟» در ماه مه سال ۱۹۰۱ و مقالات «رابوچیه دلو» در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۱ منتشر شده اند، اکنون هم نیمه ی ماه ژانویه ی سال ۱۹۰۲ است. طی تمام این پنج ماه (چه پیش از سپتامبر و چه پس از سپتامبر) هیچ یک از کمیته ها و هیچ یک از سازمان های حزب بر ضد این هیولانی که می خواهد کمیته ها و سازمان ها را به عالم ارواح و اشباح براند رسماً اقدام به اعتراض نکرده است! و حال آن که در این مدت، چه در «ایسکرا» و چه در بسیاری از نشریه های دیگر محلی، و غیرمحلی، ده ها و صدها خبر از تمام اکناف روسیه درج شده چطور شد که کسانی که آن ها را می خواهند به عالم ارواح و اشباح برانند از این مطلب خبردار نشدند و از آن رنجیدند- ولی شخص ثالث رنجید؟

علت وقوع این امر این بود که کمیته ها و سازمان های دیگر مشغول کار واقعی هستند و به بازی «دموکراتیزم» سرگرم نشده اند. کمیته ها مقاله ی «از چه باید شروع کرد؟» را خواندند و دیدند که این کوششی است برای «طرح نقشه ی معین تشکیلاتی تا آن که بتوان از تمام جوانب به ساختن این تشکیلات اقدام نمود» و چون آن ها به خوبی می دانستند و می دیدند که هیچ یک از این «تمام جوانب» مادام که به لزوم این بنا و به درستی نقشه ی معماری آن اطمینان حاصل ننماید «به ساختمان آن

اقدام نمی کند» لذا طبعاً فکر این موضوع هم به مغزشان خطور نکرد که از جسارت اشخاصی که در «ایسکرا» گفته بودند: «نظر به اهمیت فوری مسأله ما تصمیم داریم از جانب خود طرح نقشه ای را به رفقا تقدیم کنیم، که در رساله ای که برای چاپ تهیه می شود مفصل تر شرح داده شده است»- «برنجند». آیا اگر غرضی در کار نمی بود ممکن بود کسی پی نبرد که اگر رفقا نقشه ی تقدیم شده را بپذیرند اقدام برای اجرای آن از روی «تبعیت» نبوده بلکه از روی اطمینان به لزوم این نقشه برای آرمان مشترک خواهد بود و اگر آن را نپذیرند آن وقت «طرح» آن (راستی که کلمه ی پرمدعانیست، این طور نیست؟) هم چنان به صورت یک طرح باقی خواهد ماند؟ آیا این عوام فریبی نیست که در جنگ علیه طرح یک نقشه نه تنها آن را «به باد ناسزا می گیرند» و به رفقا برای رد این نقشه مصلحت جوئی می کنند،- بلکه علاوه بر آن اشخاصی را نیز که در امر انقلابی کم تجربه اند علیه صاحبان این طرح تحریک می نمایند و این کار را تنها برای این می کنند که چرا آن ها جرأت کرده اند «قانون گذاری نمایند» و به عنوان «تنظیم کنندگان عالی مقام» قدم به میان گذارند، یعنی به خود جرأت داده اند طرح نقشه ای را پیشنهاد کنند؟؟ اگر بنا باشد در مقابل کوششی که به منظور بالا کشیدن فعالین محلی و رساندن نظریات، وظایف، نقشه ها و غیره آن ها به درجه ی وسیع تری می شود، اعتراض کنند و این اعتراض نه فقط از لحاظ نادرستی این نظریات بلکه از نقطه ی نظر «رنجش» از این که چرا «می خواهند» ما را «بالا بکشند» باشد، آیا در این صورت حزب ما می تواند ترقی کند و جلو برود؟ ل. نادر دین نیز نقشه ی ما را «به باد ناسزا گرفت» ولی با چنان عوام فریبی که دیگر نمی شود آن را فقط معلول ساده لوحی یا بدوی بودن نظریات سیاسی دانست، نامبرده تنزل نمود و تهمت «تفتیش نمودن حزب» را از همان ابتدا به طور قطع رد کرد. و به این واسطه است که به نادر دین در مقابل انتقادی که از نقشه کرده است می توان و باید جوابی در ماهیت امر داد، و حال آن که با «رابوچیہ دلو» فقط می توان با ابراز نفرت جواب داد.

و لیکن ابراز نفرت نسبت به نویسنده ای که به اندازه ای خود را تنزل می دهد که در باره ی «مطلق العنایی» و «تبعیت» جار و جنجال راه می اندازد ما را از وظیفه ی حل معطلاتی که این گونه اشخاص برای خواننده فراهم می آورند خلاص نمی کند. این جا است که ما می توانیم واضح و آشکار به همه نشان دهیم که این جملات پیش پا افتاده در باره ی «دموکراتیزم وسیع» از چه قماش نیست. ما را به فراموش کردن کمیتها و به تمایل یا کوشش برای راندن آن ها به عالم ارواح و اشباح و غیره متهم می سازند. چگونه می توان به این اتهامات جواب داد وقتی که بنابر شرایط پنهان کاری، ما تقریباً هیچ واقعیتی را درباره ی روابط حقیقی خودمان با کمیتها نمی توانیم برای خواننده نقل کنیم؟ اشخاصی که اتهاماتی به ما می زنند که بسیار زنده و باعث تحریک جماعت است به علت بی بند و باری و بی اعتنائی خود نسبت به وظایف یک نفر انقلابی، که باید مناسبات و روابطی را که دارد و یا برقرار می نماید و پا در تلاش برقرار کردن آن است، از نظر مردم به دقت پنهان نماید، از ما جلوتر می افتند. واضح است که ما از رقابت در صحنه ی «دموکراتیزم» با این گونه اشخاص تا ابد دست می کشیم. و اما آن چه که مربوط به خواننده ای است که بر کارهای حزبی وقوف کامل ندارد، یگانه وسیله ی ادای وظیفه در قبال وی حکایت از آن چه وجود دارد و یا در im Werden* است نبوده بلکه حکایت از جزئی از آن چیزی است که وجود داشته و ذکر آن به عنوان کار گذشته جانز است.

بوند گوشه می زند که ما خیال «غصب کردن نام»** داریم، «اتحادیه» مقیم خارجه ما را به تشبیت برای از بین بردن رد و اثرهای حزب متهم می سازد. بفرمانید آقایان.

* - در جریان وجود و پیدایش. مترجم.

** - «ایسکرا» شماره ی ۸، پاسخ کمیته ی مرکزی اتحادیه ی کل یهودیان روسیه و لهستان به مقالات ما راجع به مسأله ی ملی.

ما چهار واقعه از کارهای گذشته را برای مردم نقل خواهیم کرد آن وقت رضایت کامل خاطر شما فراهم خواهد شد.

واقعه‌ی نخست* -^۱ اعضای یکی از «اتحادیه‌های مبارزه» که در تشکیل حزب ما و در فرستادن نماینده به آن کنگره‌ی حزبی که حزب را تأسیس نمود، شرکت بلاواسطه داشته‌اند با یکی از اعضای گروه «ایسکرا» درباره‌ی تأسیس یک کتاب‌خانه‌ی مخصوص کارگری به منظور خدمت به نیازمندی‌های تمام جنبش‌قرار مدار می‌گذارند. تأسیس کتاب‌خانه‌ی کارگری میسر نمی‌گردد و رساله‌های «وظایف سوسیال‌دموکرات‌های روس» و «قانون جدید کار در فابریک‌ها»** که برای کتاب‌خانه‌ی نامبرده نوشته شده بود به طریق غیرمستقیم و به وسیله‌ی اشخاص ثالث به خارج رفته در همان جا به چاپ می‌رسد.

واقعه‌ی دوم. اعضای کمیته‌ی مرکزی بوند به یکی از اعضای گروه «ایسکرا» مراجعه می‌کنند و به اصطلاح آن موقع بوند تشکیل یک «لابوراتوار ادبی» را پیشنهاد می‌نمایند. ضمناً آن‌ها خاطر نشان می‌کنند که هرگاه انجام این امر میسر نگردد ممکن است جنبش ما خیلی به قهقرا رود. در نتیجه‌ی این مذاکرات رساله‌ی «رابوچیہ دلو و راسی» («مسأله‌ی کارگر در روسیه») به وجود می‌آید*** -^۲.

* - ما این وقایع را عمداً به ترتیب وقوع آن‌ها ذکر نمی‌کنیم (۴۰).

** - رجوع شود به جلد دوم کلیات ص- ۲۴۳ و ۲۹۹- ه.ت.

*** - ضمناً مؤلف این رساله از من خواهش کرد که بگویم این رساله مانند رساله‌ی پیشین وی با این تصور به «اتحادیه» فرستاده شده بود که صاحب انتشار آن گروه «آزادی کار» است (به حکم برخی شرایط در این موقع یعنی در ماه فوریه سال ۱۸۹۹ او نمی‌توانست از تغییر و تبدیل هیئت تحریریه خبردار گردد) این رساله به زودی از طرف لیگا (۸۱) از نو به چاپ خواهد رسید.

واقعه‌ی سوم، کمیته‌ی مرکزی بودند از طریق یکی از شهرهای کوچک ولایتی به یکی از اعضای «ایسکرا» مراجعه می‌کند و پیشنهاد می‌نماید که سر دبیری چاپ جدید روزنامه‌ی «رابوچایا گازتا» را برعهده خود گیرد و بدیهی است موافقت وی را هم به دست می‌آورد. سپس این پیشنهاد تغییر می‌کند: نظر به تغییر جدید در هیئت تحریریه پیشنهاد همکاری با آن را می‌نمایند. بدیهیست در این امر هم موافقت می‌شود. مقالات زیرین (که نگاه داشتن آن‌ها میسر شده است) فرستاده می‌شود: «برنامه‌ی ما» حاوی اعتراض مستقیم علیه برنشتینیزم و تحولی که در مطبوعات علنی و در «رابوچویا میسل» رخ داده است؛ «وظیفه‌ی آنی ما» (تشکیل چنان ارگان حزبی که منظمأ نشر یافته و با تمام گروه‌های محلی رابطه‌ی نزدیک داشته باشد)؛ نارسائی‌های «خرده کاری» رایج؛ «مسأله‌ی میرم» (تشریح اعتراض دائر بر این که نخست و قبل از اقدام به ایجاد یک ارگان عمومی باید فعالیت گروه‌های محلی را توسعه داد؛ اصرار در اهمیت درجه‌ی اول «تشکیلات انقلابی»- و اصرار در ضرورت «رساندن تشکیلات، انضباط و فن پنهان کاری به منتها درجه‌ی کمال»)*. پیشنهاد دائر به تجدید چاپ «رابوچایا گازتا» عملی نمی‌گردد و مقالات هم چاپ نشده باقی می‌مانند.

واقعه‌ی چهارم، عضو کمیته‌ی ای که موجبات تشکیل کنگره‌ی دوم حزب ما را فراهم می‌نماید، برنامه‌ی کنگره را به یکی از اعضای گروه «ایسکرا» اطلاع می‌دهد و این گروه را نامزد دبیری روزنامه در حال احیاء «رابوچایا گازتا» می‌کند. این اقدام مقدماتی وی را، هم کمیته‌ی ای که وی به آن منسوب بود و هم کمیته‌ی مرکزی بودند تصویب می‌نمایند؛ گروه «ایسکرا» درباره‌ی محل و موقع کنگره‌ی دستور دریافت می‌کند، ولی (چون خاطر جمع نیست که آیا بنا به علنی خواهد توانست نماینده به این کنگره بفرستد یا نه) یک گزارش کتبی هم برای کنگره تنظیم

* - رجوع شود به جلد چهارم کلیات؛ چاپ چهارم روسی ص- ۱۹۰- ۱۹۴، ۱۹۵- ۲۰۰ و

می نماید. در گزارش نامبرده این فکر گنجانده می شود که ما تنها با انتخاب کمیته ی مرکزی مسأله ی متحد شدن را، در چنین موقعی که در پراکندگی کامل به سر می بریم، نه فقط حل نمی کنیم بلکه، هر آینه ناکامی تازه و سریع و کاملی که در این شرایط فقدان رایج پنهان کاری محتمل الوقوع است روی دهد، خطر آن می رود که ایده ی بزرگ ایجاد حزب در معرض رسوائی قرار گیرد؛ و از این رو باید کار را از این جا شروع کرد که همه ی کمیته ها و همه ی سازمان های دیگر به پشتیبانی از ارگان عمومی احیاء شده ای که عملاً همه ی کمیته ها را با رابطه ی حقیقی به یکدیگر مربوط و عملاً گروه رهبران تمام جنبش را آماده خواهد ساخت. دعوت شوند،- وقتی هم که چنین گروهی رشد نمود و مستحکم گردید کمیته ها و حزب به آسانی می توانند این گروه را، که از طرف کمیته ها تشکیل گشته، تبدیل به کمیته ی مرکزی نمایند. اما کنگره در نتیجه ی یک سلسله عدم موفقیت ها تشکیل نمی گردد و گزارش نامبرده، در حالی که فقط چند نفر از رفقا از آن جمله نمایندگان مختار یک کمیته آن را خوانده بودند، بنا به مقتضیات پنهان کاری از بین برده می شود.

حال بگذار خود خواننده راجع به خصلت شیوه هائی نظیر کنایه ی بوند در موضوع غصب نام و یا نظیر برهان «رابوچیه دلو» مبنی بر این که ما می خواهیم کمیته های خود را به عالم ارواح و اشباح برانیم و سازمان حزب را با سازمان ترویج ایده ی یک روزنامه «تعویض کنیم» قضاوت نماید. آری به همان کمیته ها بود که ما، بنا به دعوت های مکرری که کردند، درباره ی لزوم قبول نقشه ی معین و درباره ی کار عمومی گزارش داده ایم. همانا به خاطر تشکیلات حزبی بود که ما این نقشه را در مقالات مندرجه در «رابوچایا گازتا» و در گزارش به کنگره ی حزب حلاجی می کردیم، و این هم باز به بنا به دعوت آن هائی بود که چنان موقعیت با نفوذی را در حزب اشغال می کردند، که ابتکار احیاء (واقعی) حزب را بر عهده ی خود می گرفتند. و فقط بعد از آن که کوشش های دوباره ی تشکیلات حزبی به منظور این که ارگان مرکزی حزب را به اتفاق ما رسماً احیاء نمایند. به ناکامی گرانید، ما

وظیفه ی مستقیم خود دانستیم ارگانی غیررسمی بیرون بدهیم تا در صورتی که رفقا بخواهند دست به آزمایش سومی بزنند دیگر در جلو خویش نتایج معینی از تجربه داشته باشند نه این که تنها تصویری مبتنی بر حدس. اکنون دیگر بعضی از نتایج این تجربه در جلو چشم همه است و همه ی رفقا می توانند قضاوت نمایند که آیا ما به وظیفه ی خود درست پی برده ایم یا نه و آیا چگونه باید درباره ی اشخاصی فکر کرد که از حسرت این که ما سعی می کردیم به عده ای تا پیگیری آن ها را در مسأله «ملی» و به عده ی دیگر ناروانی تزلزل آن ها را از لحاظ اصولی، مدلل سازیم، می کوشند کسانی را که از گذشته ی نزدیک بی اطلاعند به گمراهی اندازند.

ب) آیا روزنامه می تواند سازمان دهنده ی دسته جمعی باشد؟

تمام جان کلام مقاله ی «از چه باید شروع کرد؟» در طرز برداشت همین مسأله و حل مثبت آن می باشد. تا حدی که ما می دانیم تنها کسی که سعی کرده است این مسأله را از حیث ماهیت امر تحلیل نماید و لزوم دادن یک جواب منفی را به آن ثابت نماید. ل. نادژدین است که ما دلائل او را بدون کم و کسر ذیلاً نقل می کنیم:

«...این موضوع که «ایسکرا» (شماره ی ۴) طرح مسأله ی لزوم ایجاد یک روزنامه برای سراسر روسیه را به میان آورده است بسیار مورد پسند ماست، ولی ما به هیچ وجه نمی توانیم با این موضوع موافقت کنیم که این طرح با عنوان مقاله: «از چه باید شروع کرد؟» مطابقت داشته باشد. بدون شک این یکی از کارهای بی نهایت مهم می باشد، اما شالوده ی یک سازمان پیکارجو را برای لحظه ی انقلاب نمی تواند این روزنامه یا یک سلسله اوراق عامه فهم و یا تلی از بیانیه تشکیل دهد. بایستی دست به کار ایجاد سازمان های سیاسی نیرومندی در محل ها گردید. ما فاقد این گونه سازمان ها هستیم، کار عمده ی ما فقط در میان کارگران روشن فکر بوده ولی توده ها تقریباً فقط مبارزه ی اقتصادی نموده اند. اگر در محل ها سازمان های سیاسی نیرومندی پرورنده نشوند در این صورت یک روزنامه برای سراسر روسیه،

هر قدر هم خوب سازمان داده شده باشد، چه کاری از عهده اش ساخته است؟ این همان شاخه ی مقدسی است که شعله ور است ولی نمی سوزد و هیچ کس را هم نمی سوزاند! «ایسکرا» تصور می کند که مردم در جریان کار برای آن، در پیرامون آن جمع و متشکل خواهند شد. ولی برای مردم به مراتب آسان تر است در پیرامون یک چیز مشخص تری جمع و متشکل شوند! این چیز هم می تواند و باید ایجاد جراند محلی به طور وسیع، آماده نمودن فوری کارگران برای نمایش ها و کار دائمی سازمان های محلی در میان بیکاران باشد (انتشار خستگی ناپذیر اوراق و شب نامه ها، دعوت آن ها به مجامع و دعوت به دفع فشار حکومت و غیره). باید در خود محل ها به کار جدی سیاسی دست زد و هنگامی که ایجاد وحدت در این زمینه ی واقعی ضرورت یافت. آن وقت دیگر این یک چیز مصنوعی و روی کاغذ نخواهد بود، یک چنین وحدت کارهای محلی و تبدیل آن به یک واحد در سراسر روسیه چیزی نیست که به وسیله ی روزنامه بتوان به دست آورد! («آستان انقلاب» ص- ۵۴ چاپ روسی).

ما روی آن قسمت هائی از این قطعه ی فصیح و بلیغ تکیه نمودیم که به آشکارترین طرز، هم عدم صحت قضاوت نویسنده را درباره ی نقشه ی ما نشان می دهد و هم به طور کلی عدم صحت نظریه او را که این جا در نقطه ی مقابل نظریه «ایسکرا» قرار می دهد. اگر در محل ها سازمان های سیاسی نیرومندی پروراند نشوند، آن گاه بهترین روزنامه برای سراسر روسیه هم هیچ اهمیتی نخواهد داشت. این کاملاً صحیح است. اما مسأله هم در سر همین است که برای پرورش سازمان های سیاسی نیرومند غیر از ایجاد روزنامه ای برای سراسر روسیه هیچ وسیله ی دیگری نیست. نویسنده، اساسی ترین اظهارات «ایسکرا» را که قبل از اقدام به تشریح نقشه ی خود بیان نموده از نظر انداخته است: لازم است «دعوت به ایجاد یک سازمان انقلابی نمود که قادر باشد تمام قوا را گرد آورد و نهضت را نه تنها اسماً بلکه حقیقتاً رهبری نماید، یا به عبارت دیگر باید همیشه برای پشتیبانی از

هر اعتراض و طغیانی حاضر و آماده بود و از آن برای ازدیاد و تقویت نیروهای جنگی که به درد نبرد قطعی بخورند استفاده نمود». «ایسکرا» سخن خود را ادامه داده می نویسد که حالا بعد از فوریه و مارس دیگر از نظر اصولی همه ما با این موضوع موافق خواهیم بود ولی ما موافقت اصولی لازم نداریم، بلکه برای ما حل عملی مسأله لازم است، لازمست فوراً چنان نقشه ی مشخصی برای ساختمان طرح نمود تا آن که همه بی درنگ بخوانند و از جهات مختلف دست به ساختمان بزنند. و حال آن که باز هم می خواهند ما را از حل عملی مسأله به سوی حقیقتی عقب بکشند که از لحاظ اصولی صحیح، غیر قابل تردید و بزرگ ولی برای توده ی وسیع زحمت کشان واقعی کاملاً نامفهوم است: «پرورش سازمان های سیاسی نیرومند!». آقای نویسنده محترم، حالا دیگر صحبت سر این نیست، بلکه سر این است که همانا چگونه باید پرورش داد و این عمل را به انجام رسانید!

این درست نیست که کار «عمده ی ما فقط در میان کارگران روشن فکر بوده ولی توده ها تقریباً فقط مبارزه ی اقتصاد نموده اند». این تز با این شکل به تقابل کارگران روشن فکر و «توده» منجر می شود، که عملی است برای «سوابدا» عادی و ضمناً از ریشه خطا. کارگران روشن فکر ما هم در سال های اخیر «تقریباً فقط مبارزه ی اقتصادی نموده اند». این از یک طرف. از طرف دیگر تا زمانی که ما مساعدت نکنیم که رهبران این مبارزه چه از میان کارگران روشنفکر و چه از میان روشن فکران پرورش یابند، توده ها اصولاً هیچ وقت مبارزه ی سیاسی را نخواهند آموخت؛ و اما یک چنین رهبرانی فقط و فقط ممکن است از طریق ارزیابی مرتب و دائمی تمام جوانب زندگی سیاسی ما و تمام کوشش هایی که از طرف طبقات مختلف و با موجبات مختلف برای اعتراض و مبارزه می شود، پرورش یابند. بدین سبب راستی مضحک است وقتی که انسان از «پرورش سازمان های سیاسی» سخن می راند و در عین حال «کار روی کاغذ» جراند سیاسی را در نقطه ی مقابل «کار جدی سیاسی در خود محل» قرار می دهد! مگر نه این است که «ایسکرا» هم «نقشه ی» خود را در مورد

روزنامه با «نقشه ی» تهیه ی موجبات آن چنان «آمادگی جنگی» تطبیق می دهد، که بتواند هم از جنبش بیکاران، هم از شورش های دهقانان، هم از نارضایتی زمستوها و هم از «هیجان اهالی بر ضد قلدوران افسار گسیخته تزاری» و غیره پشتیبانی نماید. هر کس که با جنبش آشناست به خوبی می داند که اکثریت هنگفت سازمان های محلی در این باره حتی فکری هم نمی کنند و بسیاری از دورنماهایی که در خصوص «کار جدی سیاسی» در این جا منظور می شود یک بار هم از طرف هیچ سازمانی اجرا نشده است و مثلاً کوشش برای عطف توجه به سوی رشد عدم رضایت و اعتراض در میان روشن فکران زمستوها، دچار تعجبی آمیخته با آشفتگی هم از طرف نادرزدین می گردد (که می گوید: «خدا یا شاید این ارگان برای زمستوها باشد؟» مجله ی، «کانون» ص- ۱۲۹) و هم از طرف اکونومیست ها (نامه ی مندرجه در شماره ۱۲ «ایسکرا») و هم از طرف عده ی کثیری از پراتیسین های دیگر. در یک چنین شرایطی، کار را فقط از این جا می توان «شروع کرد» که اشخاص را وادار نمود درباره ی همه ی این نکات بیاندیشند و کلیه ی اخگرهای هیجان و مبارزه ی فعالانه را یک جا جمع نموده و یک شعله واحد از آن تشکیل دهند. در زمان ما، که زمان تنزل وظایف سوسیال دموکراتیک است «کار جدی سیاسی» را فقط و فقط با تبلیغات جدی سیاسی می توان شروع نمود و انجام آن هم بدون یک روزنامه ی سر تا سری روسیه که زود به زود چاپ شده و صحیحاً منتشر گردد غیرممکن است.

کسانی که «نقشه ی» «ایسکرا» را نموداری از «مطبوعات بازی» می دانند به ماهیت نقشه پی نبرده اند؛ آن ها هدف را در آن چیزی می دانند که در لحظه ی حاضر به منزله ی مناسب ترین وسیله وانمود می شود. این اشخاص آن قدر به خود زحمت ندادند که در آن دو مقایسه ای که به وسیله ی آن نقشه پیشنهادی به طور روشنی تصویر می گشت تعمق نمایند، در «ایسکرا» گفته می شد که تشکیل یک روزنامه ی سیاسی برای سراسر روسیه بایستی آن ریسمان اساسی باشد که با در دست گرفتن آن ما بتوانیم این سازمان را (یعنی سازمان انقلابی را که همیشه حاضر به پشتیبانی

از هر اعتراض و طغیانی است) همواره پشیرفت داده بر عمق و وسعت آن بیافزاییم. بفرمایید به بینیم: وقتی که بناها برای ساختمان یک بنای عظیم و کاملاً بی مانند سنگ هائی را در نقاط مختلف می چینند اگر ریسمانی بکشند که به نصب صحیح سنگ ها کمک کند و مقصد نهائی کلیه ی کار را به آن ها نشان بدهد و امکان بدهد که نه تنها هر سنگ بلکه هر قطعه ی سنگ به کار افتد و در نتیجه با اتصال قطعات قبلی و بعدی با یک شکل جامع و کاملی بالا برود، آیا این عمل «کار روی کاغذ» محسوب می شود؟ و آیا ما در حیات حزبی خود بخصوص چنین لحظه ای را نمی گذرانیم که در آن هم سنگ داریم و هم بنا و چیزی که کسر است همان ریسمانی است که همه بتوانند آن را ببینند و دستشان را به آن بند کنند؟ بگذار فریاد بکشند که منظور ما از کشیدن ریسمان فرمان دادن است: آقایان، اگر ما می خواستیم فرماندهی کنیم عوض «ایسکرای شماره ی یک»، همان طوری که بعضی از رفقا پیشنهاد کردند، می نوشتیم «رابوچایا گازتای شماره ی ۳» و این را هم، پس از وقایعی که فوقاً شرح آن رفت، کاملاً حق داشتیم بکنیم. ولی ما این کار را نکردیم: ما می خواستیم دست و بال خود را برای مبارزه ی آشتی ناپذیر بر ضد تمام سوسیال دموکرات های دروغین باز نگاهداریم: ما می خواستیم به این ریسمان، اگر درست کشیده شده است احترام بگذارند و این احترام هم به واسطه ی صحت آن باشد نه به واسطه ی این که از طرف یک ارگان رسمی کشیده شده است.

ل. نادر دین معلم وار می گوید که- «مسأله متحد ساختن عملیات محلی در دست ارگان های مرکزی در یک دایره ی سحرآمیزی افتاده است. وحدت مستلزم همگونی عناصر است و حال این که خود این همگونی را فقط به وسیله ی یک چیز متحدکننده ای می توان ایجاد کرد، این چیز متحدکننده هم می بایستی محصول سازمان های نیرومند محلی باشد که اکنون به کلی فاقد جنبه ی همگونی می باشند». این حقیقت هم به همان اندازه ی حقیقت لزوم پرورش سازمان های سیاسی نیرومند مسلم و بدون چون و چراست و به همان اندازه هم بی ثمر است، در هر مسأله ای

موضوع «دایره ی سحرآمیز» صدق می کند، زیرا زندگی سیاسی اصولاً عبارت از یک زنجیر بی انتهای است که از یک رشته ی بی انتهائی از حلقه ها تشکیل یافته است. هنر یک مرد سیاسی هم در همین است که آن حلقه ای را بیابد و سخت به آن بچسبد که کمتر از همه ممکن است از دستش بیرون رود، و در لحظه ی حاضر از همه مهم تر است و از همه بهتر می تواند تصرف تمام زنجیر را برای دارنده این حلقه تضمین نماید*. اگر ما یک عده بنای مجرب و آن قدر هم آهنگ می داشتیم که می توانستند بدون ریسمان سنگ ها را به جای خود نصب کنند (از نظر تجربی و انتزاعی البته این موضوع محال نیست) آن وقت چه بسا ما می توانستیم حلقه ی دیگری را بگیریم. اما تمام مصیبت در سر همین است که ما هنوز این بناهای مجرب و هم آهنگ را نداریم و غالباً سنگ ها بی مورد نصب می شوند و از روی یک ریسمان عمومی تراز نمی شوند، بلکه آن قدر درهم برهم هستند که دشمن آن ها را با یک زور درهم می ریزد، گویی این سنگ نیست بلکه دانه ی شن است.

مقایسه ی دیگر:- «روزنامه نه فقط یک مروج دسته جمعی و مبلغ دسته جمعی است بلکه سازمانده ی دسته جمعی نیز می باشد. از این حیث آن را می توان با چوب بستنی در اطراف عمارت در حال ساختمان مقایسه نمود. این چوب بست طرح عمارت را نشان می دهد، رابطه بین سازندگان مختلف را تسهیل و به آن ها کمک می کند که کار را تقسیم نموده و نتایج عمومی را، که به واسطه ی کار متشکل به

* - رفیق کریچفسکی و رفیق مارتینف! توجه شما را به این مظهر مشمئزکننده ی «مطلق العنائی» و «نفوذ بدون کنترل» و «تنظیم از بالا» و غیره جلب می نمایم. عجب بساطی است: می خواهد تمام زنجیر را تصرف کند!! فوری یک شکایت بنویسید. این خود یک موضوع حاضر و آماده ای برای دو سر مقاله در شماره ی ۱۲ «رابوچیه دلو» خواهد بود!

دست آمده است، از نظر بگذرانند»*. راستی که چقدر این شبیه به مبالغه ایست که یک ادیب کابینه نشین در باره ی کار خود می کند. چوب بست برای خود عمارت لازم نیست، چوب بست را از بدترین مصالح می سازند و برای مدت کوتاهی ساخته می شود و همین که استخوان بندی عمارت تمام شد آن را به جای هیزم بخاری استعمال می کنند. در قسمت ساختن سازمان های انقلابی تجربه نشان می دهد که آن ها را گاهی بدون چوب بست هم می توان ساخت- مثلاً سال های هفتاد را بگیرید. ولی حالا حتی تصور آن را هم نمی توان نمود که ساختمانی که برای ما لازم است بدون چوب بست بالا برده شود.

نادژدین با این نکته موافق نیست و می گوید: «ایسکرا» تصور می کند که مردم در جریان کار برای آن، در پیرامون آن جمع و متشکل خواهند شد. ولی برای مردم به مراتب آسان تر است که در پیرامون یک چیز مشخص تری جمع و متشکل شوند... بسیار خوب: «در اطراف یک چیز مشخص تری آسان تر است»... یک ضرب المثل روسی می گوید: در چاه آب تف نکن شاید خودت از آن آب بخوری. ولی مردمانی هستند که هیچ ابا ندارند از چاهی که در آن تف انداخته شده است آب بخورند. چه مهملات بی سرو تهی که «نقادان» عالی مقام «مارکسیزم» علنی و طرفداران غیر علنی «رابوچایا میسل» به نام این مشخص تر بودن به هم نیاافتند! ببینید چگونه این تنگ نظری، عدم ابتکار و بزدلی ما، که آن را می خواهند با دلانلی سنتی از قبیل این که «در پیرامون یک چیز مشخص تر آسان تر است» موجه گردانند، به جنبش ما صدمه می زند! و آن وقت نادژدین که خود را نسبت به «حیات» بسیار حساس می داند و «کابینه نشین ها» را سخت سرزنش می کند و «ایسکرا» را متهم به این ضعف می نماید (با ادعای به لطفه گوئی) که همه چیز به چشمش «اکونومیزم»

* - مارتیف در «رابوچیه دلو» جمله ی اول این قسمت را نقل قول نموده (شماره ی ۱۰ ص- ۶۲) ولی جمله دوم را مخصوصاً انداخته است گوئی بدین وسیله می خواهد نشان بدهد که میل ندارد وارد اصل مسأله بشود و یا توانائی این را ندارد که ماهیت قضیه را درک نماید.

می آید، این نادر دین که تصور می کند از این تقسیم بندی به ارتدکس ها و منقدین به مراتب بالاتر قرار گرفته است،- هیچ ملتفت نیست که با دلایل خود همان تنگ نظری را که از آن منجز است ترویج می کند و از همان چاهی آب می خورد که پر از تف است! آری، صادقانه ترین انزجارها از تنگ نظری و آتشین ترین تمایلات برای بیدار کردن آن هائی که در مقابل تنگ نظری کرنش می کنند هنوز کافی نخواهد بود هر آینه شخص منجز بخواد بی سکان و بادبان طی طریق کند و همانند انقلابیون سال های هفتاد به طور «خود به خودی» به «ترور تهییج کننده» و «ترور ارضی» و «ناقوس آشوب» و غیره متوسل گردد. بیانیید این چیزهای «مشخص تر» را که به تصور نادر دین- جمع شدن و متشکل شدن در پیرامون آن «به مراتب آسان تر است» از نظر بگذرانیم: (۱) جرائد محل؛ (۲) آماده شدن برای دموکراسیون ها؛ (۳) کار در میان بیکاران، از همان نظر اول نمایان است که تمام این چیزها تصادفی و توکلی گرفته شده است و تنها منظور هم این بوده است که یک چیزی گفته شود، زیرا به هر نظری هم که ما به آن ها بنگریم باز با عقل درست نمی آید که از میان آن ها بتوان چیزی پیدا کرد که بخصوص به درد «جمع و متشکل نمودن» بخورد. خود نادر دین هم در چند صفحه ی بعد چنین می گوید: «وقت آن رسیده که صاف و ساده این حقیقت مسلم خاطر نشان گردد که: کار ما در محل ها بسیار ناچیز است، کمیته ها ده یک آن چه را که می توانند انجام بدهند انجام نمی دهند... آن مراکز متحد کننده ای که در حال حاضر داریم یک چیز موهومی است، این یک بوروکراتیزم انقلابی است که در آن اشخاص به یک دیگر درجه ی ژنرالی اعطاء می کنند و تا زمانی هم که سازمان های نیرومند محلی به وجود نیابند کار به همین منوال خواهد ماند». این کلمات در عین مبالغه آمیز بودن بدون شک حاوی حقایق تلخ بسیاری نیز هست و آیا به راستی نادر دین بین کار اسف آور سازمان های محلی از یک طرف و آن تنگ نظری و محدودیت دامنه ی فعالیت فعالین، که اجتناب از آن با این عدم آمادگی فعالین محصور در چهار دیوار سازمان های محلی غیرممکن است رابطه ای نمی بیند؟ آیا او هم، مانند نویسنده ای

که در «سوابدا» مقاله ای درباره ی سازمان نوشته است فراموش کرده است که چگونه دست زدن به انتشار وسیع جراند محلی (از سال ۱۸۹۸) با قوت گرفتن خاص اکونومیسم و «خرده کاری» همراه بود؟ اصولاً حتی اگر می شد به طور نسبتاً رضایت بخش هم «مطبوعات وسیعی در محل» به وجود آورد (حال آن که ما در فوق دیدیم که به استثنای بعضی موارد مخصوص این موضوع غیرممکن است) باز هم ارگان های محلی نمی توانستند تمام قوای انقلابیون را برای حمله ی مشترک بر ضد حکومت مطلقه و رهبری مبارزه ی واحد «جمع و متشکل نمایند». نباید فراموش کرد که در این جا صحبت فقط بر سر اهمیت «مجتمع کننده» و سازمان دهنده روزنامه است و ممکن بود ما از نادر دین که مدافع تفرقه است همان سوال استهزاء آمیز خود او را کرده تکرار کنیم: «آیا ما از جانی یک نیروی ۲۰۰۰۰۰ نفری سازمان دهنده ی انقلابی به ارث نگرفته ایم؟» و اما بعد «آماده کردن دموکراسیون ها» را هم نمی توان در نقطه ی مقابل نقشه ی «ایسکرا» قرار داد ولو به این مناسبت که این نقشه وسیع ترین دموکراسیون ها را به عنوان یکی از هدف ها پیش بینی نموده است؛ مسأله فقط بر سر انتخاب وسایل عملی است. نادر دین در این جا هم باز دچار درهم فکری شده و از نظر دور داشته است که «آماده نمودن» دموکراسیون ها (که تا کنون اکثریت هنگفت آن ها خود به خود بر پا می شده است) فقط می تواند از طرف یک ارتش قبلاً «مجتمع و متشکل شده» به عمل آید و ما هم نمی توانیم از عهده ی جمع و متشکل ساختن برآئیم. و اما راجع به «کار در میان بیکاران». باز هم همان درهم فکری، زیرا این هم یکی از عملیات جنگی یک ارتش بسیج شده است نه نقشه ی بسیج ارتش. این را که در آن جا نیز تا اندازه نادر دین به ضرر پراکندگی ما و فقدان «نیروی ۲۰۰۰۰۰ نفری» کم اهمیت می دهد از نکته ی ذیل می توان دید. بسیاری اشخاص (منجمله نادر دین) به «ایسکرا» خرده گرفتند که درباره ی بیکاران خیلی کم خبر منتشر می کند و اخبار منتشره در خصوص وقایع روزمره زندگانی دهات تصادفی است. این خرده گیری وارد است ولی «ایسکرا» در این جا «مقصر

بی تقصیر است». ما کوشش می کنیم که «ریسمان» را به دهات هم «بکشیم» ولی بنا تقریباً در هیچ کجای آن جا نیست و لازم می آید هر کسی را، ولو یک واقعه ی معمولی به ما اطلاع بدهد، تشویق کنیم. به امید این که این تشویق به عده ی همکاران ما در این حیظه خواهد افزود و به همه ی ما خواهد آموخت که سرانجام از عهده ی انتخاب وقایع حقیقتاً برجسته هم بر آئیم. ولی برای آموختن به اندازه ای وسیله کم است که بدون تعمیم آن در تمام روسیه چیزی برای آموختن وجود نخواهد داشت. بدون شک کسی که از حیث استعداد تبلیغاتی و اطلاع از زندگی ولگردان، ولو به طور تقریب هم تراز نادر دین باشد، ممکن است از راه تبلیغات میان بیکاران خدماتی برون از ارزش انجام دهد. ولی اگر این شخص در صدد بر نیاید که همه ی رفقای روسی را از هر قدمی که بر می دارد مطلع سازد و این را برای اشخاصی که هنوز توانائی ندارند دست به کار جدید بزنند سرمشق و نمونه قرار ندهد، آن وقت این شخص استعداد خود را در خاک مدفون کرده است.

امروزه همه از اهمیت اتحاد و از لزوم «جمع و متشکل کردن» سخن می رانند ولی در اکثر موارد درست در نظر خود مجسم نمی کنند که از چه باید شروع کرد و چگونه باید امر اتحاد را اجرا نمود. لابد همه تصدیق خواهند نمود که اگر ما بخواهیم محفل های جداگانه - مثلاً محفل های نواحی - یک شهر را «متحد نماییم» برای این کار مؤسسات عمومی لازم خواهد شد، یعنی نه تنها عنوان عمومی «اتحاد» بلکه کار واقعاً عمومی، مبادله ی اطلاعات و تجربه و نیرو و تقسیم وظایف نه تنها برحسب نواحی بلکه برحسب تخصص برای فعالیت در تمام شهر لازم خواهد شد. هر کس تصدیق خواهد کرد که یک دستگاه پنهانی بزرگ نمی تواند تنها با «وسائل» (البته هم وسائل مادی و هم انسانی) یک ناحیه خرج و دخل کند (اگر استعمال یک چنین اصطلاح بازرگانی جایز باشد) و در چنین عرصه ی تنگی استعداد یک نفر متخصص پر و بال نخواهد گرفت. همین نکته شامل اتحاد شهرهای مختلف نیز می باشد زیرا چنان چه از تاریخ جنبش سوسیال دموکراتیک ما معلوم می شود و معلوم هم شده

است، عرصه ای نظیر محل جداگانه و منفرد بسی محدود است: ما در فوق این نکته را، هم از روی مثال تبلیغات سیاسی و هم کار تشکیلاتی به طور مبسوط ثابت نموده ایم. باید و حتماً باید و قبل از هر چیز باید این عرصه را توسعه داد، باید بین شهرها بر روی زمینه ی کار عمومی منظم یک رابطه ی واقعی برقرار نمود، زیرا پراکندگی، افرادی را که «گوئی در ته چاه نشسته اند» (این اصطلاح نویسنده ی یکی از نامه ها به «ایسکرا» است) و نمی دانند در روی زمین چه روی می دهد و از که باید تعلیم بگیرند و چگونه باید برای خویش تجربه به دست آورند، چگونه آرزوی خود را برای یک فعالیت وسیع برآورده کنند- شدیداً تحت فشار قرار می دهد. و من باز هم به اصرار خود ادامه می دهم که این رابطه واقعی را فقط بر اساس یک روزنامه ی عمومی می توان آغاز کرد که به منزله ی یگانه مؤسسه ی عمومی منظم روس باشد و نتایج انواع کاملاً گوناگون فعالیت را جمع بندی نماید و بدین طریق افراد را تکان بدهد تا به طور خستگی ناپذیری در تمام راه های بی شماری که همان طور که همه راه ها به رم منتهی می شوند، همه آن ها نیز به سر منزل انقلاب منتهی می گردند، پیشروی نمایند. اگر ما اتحاد را فقط در گفتار نمی خواهیم در این صورت لازم است که هر محفل محلی فوراً یک چهارم قوای خود را برای فعالیت در کار عمومی اختصاص دهد و در این قسمت روزنامه بی درنگ منظره ی عمومی یعنی وسعت و ماهیت کار را به آن * نشان خواهد داد، روزنامه نشان خواهد داد که چه کمبودی در فعالیت عمومی روس بیشتر از همه محسوس است، کجا تبلیغات نمی شود، در کجا رابطه ی ضعیف است و محفل مذکور کدام یک از چرخ های

* - شرط: هر آینه محفل مزبور نسبت به خط مشی این روزنامه همدردی داشته باشد و همکاری با آن را برای کار مفید بداند، و از این همکاری تنها همکاری ادبی را در نظر نداشته بلکه به طور کلی هرگونه همکاری انقلابی را در نظر داشته باشد. یک تبصره برای «رابوچیہ دلو»: انقلابیونی که به کار ارزش می دهند نه به دموکراتیزم بازی- «همدردی» را از شرکت کاملاً فعال و زنده تفکیک نمی کنند، این شرط خود به خود مستتر است.

کوچک این مکانیزم عظیم عمومی را می تواند تعمیر یا به جای آن چرخ بهتری بگذارد. محفلی که هنوز به کار مشغول نشده و فقط در جستجوی کار است حالا دیگر این امکان برایش وجود دارد که مانند یک پیشه ور خرده کاری که در کارگاه دستی کوچک منفردی نشسته و نه از تکامل «صنایع» پیشین، و نه از چگونگی وضع عمومی طرز تولید صنایع موجوده، از هیچ یک با اطلاع نیست، کار خود را شروع نکرده بلکه مانند شرکت کننده در یک مؤسسه ی وسیعی شروع کند که تمام هجوم انقلاب عمومی بر ضد حکومت مطلقه را منعکس می سازد. و هر قدر که هر یک از این چرخ های کوچک کامل تر سوهان کاری شده باشد، هر قدر که عده ی کارکنان متخصص جزء برای کارهای عمومی فزون تر باشد، همان قدر هم شبکه ی ما وسیع تر خواهد شد و همان قدر عدم موفقیت های اجتناب ناپذیر، آشفتگی کمتری در صفوف عمومی تولید خواهد کرد.

تنها وظیفه ی توزیع روزنامه به خودی خود می تواند یک رابطه ی واقعی ایجاد کند (اگر این روزنامه لایق داشتن نام روزنامه باشد، یعنی اگر انتشارش مرتب باشد و مانند مجلات قطور نباشد که یک بار در ماه منتشر می شود بلکه چهار بار در ماه منتشر شود). اکنون ارتباط بین شهرها برای مقاصد انقلابی یک امر فوق العاده نادر و یا لااقل یک امر استثنائی است؛ ولی در آن صورت این ارتباط ها مرتب خواهد شد و بدیهی است که نه تنها انتشار روزنامه بلکه هم چنین (چیزی که به مراتب مهم تر است) مبادله ی تجربه، اطلاعات، نیرو و وسائل را نیز تأمین خواهد نمود. آن وقت دامنه کارهای تشکیلاتی یک مرتبه چندین برابر وسیع تر خواهد شد، موفقیت یک محل همواره مشوق تکمیل بعدی آن خواهد شد و این تمایل را به وجود آورد که از تجربه ی موجوده رفقائی که در انتهای دیگر مملکت کار می کنند استفاده شود. در آن وقت فعالیت محلی از حالا به مراتب وسیع تر و همه جانبه تر خواهد شد: آن وقت مطالب مربوط به افشاگری های سیاسی و اقتصادی که از تمام روسیه گرد خواهد آمد به کارگران کلیه ی حرفه ها و کلیه ی پله های تکامل غذای فکری خواهد داد و برای

گفت گو و مطالعه مسائل کاملاً گوناگون وسیله و موجب خواهد داد، همان مسائلی که در عین حال خواه به وسیله ی کنایات در مطبوعات علنی، خواه به وسیله ی صحبت هائی که در مجامع می شود و خواه به وسیله اخبار «شرمسارانه ی» حکومت نیز به میان آورده می شود. در آن وقت هر طغیان و هر نمایشی از کلیه ی جهات آن در تمام روسیه ارزیابی شده مورد بحث قرار خواهد گرفت و این میل را بر خواهد انگیخت که از دیگران عقب نمانده از آن ها بهتر کار شود- (ما سوسیالیست ها به هیچ وجه مخالف هر قسم مسابقه و «رقابت» نیستیم!) و مقدمات آن چه که در وهله ی اول یک وضع خود به خودی پیدا کرده بود از روی آگاهی تهیه شود و از شرایط مناسب محل معین و یا لحظه ی معین برای تغییر شکل نقشه ی حمله و غیره استفاده گردد. در عین حال این جنب و جوش در فعالیت محلی، منجر به این نخواهد شد که مانند امروز، هر نمایش و یا هر شماره ای از روزنامه ی محلی باعث وارد آوردن فشار «محتضرانه» و مایوسانه به تمام قوا و به خطر انداختن تمام افراد بشود زیرا از یک طرف برای پلیس خیلی دشوارتر خواهد بود که «ریشه» را به دست آورد برای این که نمی داند در کدام محل باید آن را جستجو کند؛ از طرف دیگر کار عمومی منظم، افراد را عادت خواهد داد که نیروی یک یورش معینی را با وضع معین نیروهای دسته معینی از ارتش عمومی تطبیق دهند (اکنون تقریباً کسی به فکر این تطابق نیست زیرا که از ۱۰ مورد ۹ مورد این یورش ها خود به خودی صورت می گیرد) و به علاوه این کار عمومی منظم، «نقل و انتقال» نه تنها مطبوعات بلکه نیروهای انقلابی را نیز از محلی به محل دیگر آسان خواهد نمود.

در حال حاضر همه ی این قوا در اکثر موارد نیروی خود را تا نفس واپسین صرف کارهای محدود محلی می کند و حال آن که در آن وقت ممکن خواهد شد و همیشه موجب پیدا می شود که یک مبلغ یا سازمانده نسبتاً لایق از یک نقطه به نقطه ی دیگر اعزام شود. این اشخاص کار را از مسافرت کوچکی به خرج حزب و برای کارهای

حزبی، شروع نموده پس از آن کم کم عادت خواهند کرد که کاملاً به خرج حزب زندگی کنند، انقلابی حرفه ای بشوند و خود را به مقام پیشوایان سیاسی حقیقی برسانند.

و هرگاه ما حقیقتاً به این مقصد نائل می گردیدیم که تمام و یا اکثریت عمده ی کمیته های محلی و گروه ها و محفل های محلی مجدانه اقدام به کار عمومی بنمایند، آن وقت ما می توانستیم در آینده ی بسیار نزدیکی یک روزنامه ی هفتگی بیرون بدهیم که مرتباً با تیراژ ده ها هزار شماره در تمام روسیه منتشر گردد. این روزنامه حکم یک قسمت کوچکی از آن دم عظیم آهنگری را پیدا می کرد و هر جرعه ی مبارزه ی طبقاتی و خشم مردم را به یک حریق عمومی مبدل می نمود. در چنین صورتی در اطراف این کار که به خودی خود هنوز خیلی بی سر و صدا و بسیار کوچک ولی منظم و به تمام معنی عمومی است، مرتباً یک ارتش دائمی از مبارزین مجرب گرد آمده تعلیم خواهد گرفت. آن وقت از پله ها و چوب بست های این ساختمان تشکیلاتی به زودی از بین انقلابیون ما ژلیابف های سوسیال دموکرات و از بین کارگران ما بابل های روس بالا رفته جلوه گری می نمودند و در رأس ارتش بسیج شده ای قرار می گرفتند و تمام مردم را بر می انگيختند تا با ننگ روسیه تصفیه حساب کنند.

این است آن چیزی که باید آرزو نمود!

«باید آرزو نمود!». این کلمات را نوشتم و به وحشت افتادم. به نظرم آمد که در «کنگره ی متحدکننده»^۳ نشسته ام، دبیران و کارکنان «رابوچیہ دلو» هم رویروی من نشسته اند. و دفعتاً رفیق مارتینف از جا بر می خیزد و با لحن تهدیدآمیز خطاب به من می گوید: «اجازه بدهید از شما پیرسم آیا هیئت تحریریه ی یک روزنامه ی مستقل بدون کسب اجازه ی قبلی از کمیته های حزبی حق آرزو کردن دارد؟» پس از او رفیق کریچفسکی از جا بر می خیزد (در حالی که از لحاظ فلسفی گفته ی رفیق

مارتینیف را تکمیل تر می کند، همان رفیق مارتینفی را که خود مدت هاست گفته رفیق پلخائف را تکمیل تر نموده است) و با لحن تهدیدآمیزتری می گوید: «من جلوتر می روم و می پرسم که آیا به طور کلی یک مارکسیست، اگر فراموش نکرده باشد که موافق گفته ی مارکس بشریت پیوسته و وظائف عملی شدنی را در مقابل خود قرار می دهد و تاکتیک عبارت است از پروسه رشد و وظایفی که با حزب در حال رشدند،- حق آرزو کردن دارد؟».

تنها فکر این سوال های دهشت زا لرزه بر اندامم می اندازد و تمام فکر و خیالم این است که کجا پنهان شوم. سعی می کنم پشت سر پیسارف پنهان شوم. پیسارف درباره ی اختلاف بین آرزو و واقعیت چنین نوشته است: «اختلاف با اختلاف فرق دارد. آرزوی من ممکن است بر سیر طبیعی حوادث پیشی گیرد یا این که به کلی از راه منحرف شود و به سویی رود که سیر طبیعی حوادث هرگز نمی تواند به آن جا برسد. در صورت نخست آرزو موجب هیچ گونه ضرری نیست و حتی می تواند انرژی فرد زحمت کش را حفظ و تقویت نماید... در چنین آرزوهایی هیچ چیزی که بتواند نیروی کار را منحرف ساخته و یا فلج نماید وجود ندارد. حتی به کلی برعکس. اگر انسان اصلاً استعداد این گونه آرزو کردن را نداشته باشد، هرگاه نتواند گاه به گاه جلوتر برود و نتواند تصویر کامل و جامع آن مخلوقی را که در زیر دست او در شرف تکوین است در مخیله ی خود مجسم نماید... آن وقت من به هیچ وجه نمی توانم تصور بکنم که چه محرکی انسان را مجبور خواهد کرد کارهای وسیع و خسته کننده ای را در رشته ی علم و هنر و زندگی عملی آغاز نموده و آن را به انجام رساند... اختلاف بین آرزو و واقعیت هیچ ضرری در بر نخواهد داشت، به شرطی که شخص آرزوکننده جداً به آرزوی خودش ایمان داشته باشد، با دقت تمام زندگی را از نظر بگذراند، مشاهدات خود را با کاخ های خیالی که در ذهن خود ساخته است مقایسه کند و به طور کلی از روی وجدان در اجرای تخیلات خویش کوشا باشد، وقتی

بین آرزو و حیات یک نقطه ی تماسی موجود باشد آن وقت همه چیز خوب و روبراه است»:

بدبختانه در جنبش ما این گونه آرزوها کم یافت می شود. تقصیر هم به طور عمده به گردن نمایندگان انتقاد علنی و «دنباله روی» غیر علنی است که به هشیاری خود و «نزدیکی» خود به چیزهای «مشخص» می بالند.

ج) چگونه سازمانی برای ما لازم است؟

از آن چه که گذشت خواننده پی می برد که «تاکتیک نقشه» عبارت است از نفی دعوت فوری برای یورش و خواست «محاصره ی صحیح دژ دشمن» و یا به عبارت دیگر خواست تمرکز تمام قوا برای گردآوری و تشکیل و تجهیز یک ارتش دائمی. هنگامی که ما «رابوچیه دلو» را به علت پرش از «اکونومیزم» به داد و فریاد درباره ی یورش (که در آوریل ۱۹۰۱ در شماره ی ۶ «لیستک رابوچیه دلو» راه انداخته بود) تمسخر نمودیم، البته بر ما تاخت و ما را به «آنین پرستی خشک» و پی نبردن به وظیفه ی انقلابی و دعوت به حزم و احتیاط و غیره متهم نمود. بدیهیست این اتهامات به هیچ وجه باعث تعجب ما نشد، زیرا از دهان کسانی بیرون می آید که فاقد هرگونه پایه ی اصولی هستند و با ایده ژرف اندیشانه «تاکتیک-پروسه» گریبان خود را خلاص می کنند. همین طور هم وقتی مادژدین، که به طور کلی به اصول استوار برنامه و تاکتیک با حقارت عالی جنابانه ای می نگرد، چنین اتهاماتی را تکرار نمود، ما تعجب نکردیم.

می گویند که تاریخ تکرار نمی شود. ولی نادژدین با تمام قوا کوشش می کند که تاریخ را تکرار نماید و در حالی که با حرارت تمام از تکاپف تقلید می کند به «فرهنگ مآبی انقلابی» حمله ور می شود و درباره ی «به صدا آوردن زنگ ناقوس آشوب» و «نقطه ی نظر» مخصوص «در آستانه ی انقلاب» و غیره فریاد می کشد. گویا نادژدین این روایت مشهور را فراموش کرده است که اگر اصل یک

واقعه‌ی تاریخی تراژدی است- تقلید آن مضحکه می‌شود. آزمایش برای گرفتن حکومت که تهیه اش را مواظظ تکاچف دیده بود و اجرایش از طریق ترور «دهشت آور»، که واقعاً هم دهشت آور بود، انجام گرفت، آزمایش عظیمی بود، ولی ترور «تهییج کننده‌ی» تکاچف کوچک مضحکه‌ی ای بیش نیست و به خصوص بیشتر مضحکه می‌شود وقتی آن را با ایده‌ی متشکل ساختن کارگران میانه حال تکمیل می‌کنند.

نادژدین می‌نویسد، «اگر «ایسکرا» از دانه‌ی «مطبوعات بازی» خود پا بیرون می‌گذاشت آن گاه می‌دید که این‌ها (یعنی پدیده‌هایی مانند نامه‌ی کارگر مندرجه در «ایسکرا» شماره‌ی ۷) علامت این است که به زودی زود «یورش» آغاز خواهد شد و حالا (sie!) صحبت درباره‌ی سازمانی که به وسیله‌ی رشته‌هایی به یک روزنامه‌ی سراسر روسیه‌ی متصل باشد معنایش خیالبافی و فعالیت کابینه‌نشین است». به بینید چه ژولیده‌فکری غیرقابل‌تصور است: از یک طرف ترور تهییج کننده و «متشکل ساختن میانه‌حالان» همراه با این نظریه که جمع شدن در پیرامون چیزهای «مشخص‌تر» مثلاً در اطراف جراید محلی «به مراتب آسان‌تر است»، و از طرف دیگر اظهار این که «حالا» صحبت در باره‌ی سازمان سراسر روسیه معنایش خیالبافی کابینه‌نشینان است یعنی به عبارت صریح‌تر و ساده‌تر «حالا» دیگر دیر است! ولی، حضرت آقای ل. نادژدین، سازمان وسیع جراید محلی چطور،- این که هنوز دیر نشده است؟ حال نظر و تاکتیک «ایسکرا» را با این موضوع مقایسه کنید: ترور «تهییج کننده» چیز بی‌معنایی است، صحبت درباره‌ی متشکل ساختن بخصوص میانه‌حالان و دادن گسترش وسیع به جراید محلی معنایش گشودن هر دو لنگه در به روی اکونومیزم است. در باره‌ی یک سازمان واحد سراسر روسیه متشکل از انقلابیون باید سخن راند، و سخن راندن در باره‌ی آن هم تا زمانی که یورش حقیقی، نه یورش روی کاغذ، شروع شود دیر نیست.

نادژدین کلام خود را ادامه داده می نویسد: «آری در قسمت سازمان، کارها به هیچ وجه درخشان نیست، آری «ایسکرا» کاملاً حق دارد که می نویسد توده ی عمده ی قوای جنگی ما را داوطلبان و عاصیان تشکیل می دهند... این که شما وضع قوای ما را هشیارانه در نظر می گیرید خوب است ولی چرا باید در این ضمن فراموش نمود که جماعت به هیچ وجه از آن ما نیست و بدین سبب از ما نخواهد پرسید چه وقت باید عملیات جنگی را آغاز نمود و خودش «دست به عصیان خواهد زد»... وقتی هم که خود جماعت با نیروی خود به خودی و مخرب خود سر بلند کرد، آن گاه ممکن است «ارتش دانی» را، که برای ایجاد یک سازمان فوق العاده مرتب در داخل آن مدت ها تهیه می دیدند ولی فرصت نیافتند آن را عملی کنند پایمال کند و عقب براند». (تکیه روی کلمات از ما است).

منطق غریبی است! درست به همان دلیل که «جماعت از آن ما نیست» داد و فریاد درباره ی «یورش» هم نامعقول و دور از نزاکت است، زیرا یورش عبارت از حمله ی یک ارتش دانی است نه طغیان خود به خودی جماعت. درست به همان دلیل که جماعت ممکن است ارتش دانی را پایمال کند و عقب براند، ما نیز باید طوری برای «عملی کردن یک سازمان فوق العاده مرتب» در ارتش دانی کار کنیم که حتماً «فرصت یابیم» خود را به جنبش خود به خودی برسانیم زیرا هر قدر بیشتر «فرصت یابیم» یک چنین تشکیلاتی بدهیم همان قدر هم بیشتر احتمال دارد که این ارتش از طرف جماعت پایمال نشده بلکه در صفوف اول و در رأس جماعت قرار گیرد. علت ژولیده فکری نادژدین این است که گمان می کند این ارتش دارای سازمان مرتب به کاری مشغول است که آن را از جماعت جدا می سازد، در صورتی که در حقیقت این ارتش فقط مشغول تبلیغات سیاسی جامع و همه گیر است، یعنی مشغول کاری است که نیروی مخرب خود به خودی جماعت را با نیروی مخرب آگاه سازمان انقلابیون به یکدیگر نزدیک نموده و در یک واحد کل جمع می نماید. آقایان، شما تقصیر خودتان را به گردن دیگران نیندازید زیرا که این دسته ی «سوادها» است که ترور را داخل

برنامه‌ی خود نموده و بدین ترتیب دعوت می‌کند که سازمانی از تروریست‌ها تشکیل شود، و چنین سازمانی هم ارتش ما را واقعاً از نزدیک شدن به جماعت، که هنوز متأسفانه در دست ما نیست و هنوز متأسفانه از ما نمی‌پرسد و یا ندرتاً می‌پرسد که چه وقت و چگونه باید عملیات جنگی را آغاز نمود، باز خواهد داشت.

نادژدین به ترساندن «ایسکرا» ادامه داده چنین می‌گوید: «اصلاً ما حتی متوجه خود انقلاب هم نخواهیم شد همان طوری که وقایع کنونی را که مثل برفی به ناگهان بر سر ما نازل شد متوجه نشدیم». این عبارت، در صورت ارتباط آن با مطالبی که فوقاً نقل شد، بی‌معنی بودن «نقطه‌ی نظر» مخصوص «در آستانه‌ی انقلاب» را که «سوابدا» از خود وضع نموده است، آشکارا نشان می‌دهد.* این «نقطه‌ی نظر» مخصوص، اگر خواهیم صریح بگوئیم، به این جا منتهی می‌شود که «حالا» دیگر از موقع استدلال و آماده شدن گذشته است. اگر این طور است پس، آقای دشمن محترم «مطبوعات بازی»، دیگر چه لازم بود که در ۱۳۲ صفحه‌ی چاپی «در باره‌ی مسائل تئوری** و تاکتیک» چیز بنویسد؟ آیا شما معتقد نیستید که از «نقطه‌ی نظر آستانه‌ی

* - رجوع شود به ص- ۶۲ رساله‌ی «آستانه‌ی انقلاب» چاپ روسی.

** - ضمناً باید گفت که نادژدین در کتاب خود موسوم به «نظری به مسائل تئوری» در قسمت مسائل تئوری، اگر از قسمت ذیل، که از «نقطه‌ی نظر آستانه‌ی انقلاب» بسیار جالب توجه است، صرف نظر شود، تقریباً هیچ چیز تازه نداده است: «در لحظه‌ی حاضر برنشتینسم من حیث المجموع جنبه‌ی حاد خود را برای ما از دست می‌دهد به قسمی که این موضوع برای ما کاملاً علی‌السویه است که، آیا آقای آدامویچ ثابت خواهد کرد که آقای استرووه شایستگی داشتن حمایل و نشان را به دست آورده است و یا برعکس آقای استرووه گفته‌های آقای آدامویچ را تکذیب کند و حاضر به استعفاء نشود،- هر دوی این‌ها برای ما کاملاً یکسانست زیرا که ساعت قطعی انقلاب فرا می‌رسد» (ص- ۱۱۰) ممکن نبود از این بهتر لاقیدی بی‌انتهای ل. نادژدین را دربارہ‌ی مسائل تئوری تصویر نمود. ما فرا رسیدن «آستانه‌ی انقلاب» را اعلام نموده ایم و به این سبب «کاملاً علی‌السویه است» که ارتدکس‌ها خواهند توانست منتقدین را کاملاً از

انقلاب» انتشار ۱۳۲ هزار ورقه حاوی شعار مختصر؛ «دشمن را بزن!» به مراتب بهتر بود؟

برای کسی که مانند «ایسکرا» تبلیغات سیاسی در بین همه ی مردم را پایه ی تمام برنامه، تاکتیک و کارهای تشکیلاتی خود قرار دهد، از همه کمتر این خطر هست که متوجه انقلاب نشود. کسانی که در تمام روسیه کارشان به هم بافتن ریسمان های تشکیلاتی است که از یک روزنامه ی سراسر روسیه منشعب شده است، نه تنها حوادث بهاری را از نظر خود دور نداشتند بلکه برعکس به ما امکان دادند آن حوادث را پیش بینی نمائیم. آن ها هم چنین آن نمایشاتی را هم که در شماره ی ۱۳ و ۱۴ «ایسکرا» شرح آن رفته است از نظر خود در نداشتند: برعکس آن ها در آن نمایشات شرکت جستند و وظیفه ی خود را به خوبی در یافتند که باید به کمک جنبش خود به خودی جماعت بشتابند و در عین حال از طریق روزنامه به تمام رفقای روسی کمک می نمودند که از این نمایشات با خبر گشته و تجربیات حاصله از آن را مورد استفاده قرار دهند. اگر آن ها زنده بمانند انقلاب هم از نظر آن ها دور نخواهد ماند، انقلابی که از ما، قبل از هر چیز و بیش از هر چیزی خواستار داشتن تجربه در تبلیغات است، خواستار آن است که بتوانیم از هرگونه اعتراضی پشتیبانی کنیم (پشتیبانی به شیوه ی سوسیال دموکراسی) و جنبش خود به خودی را هدایت نمائیم و آن را از اشتباهات دوستان و از دام دشمنان محفوظ داریم!

بدین طریق ما به آخرین نظریه ای رسیدیم، که ما را وادار می کند به ویژه بر سر نقشه ی ایجاد سازمانی در پیرامون روزنامه ی سراسر روسیه از طریق کار مشترک در این روزنامه ی عمومی پافشاری کنیم. فقط یک چنین سازمانی است که قابلیت انعطاف لازم برای یک سازمان پیکار جوی سوسیال دموکراتیک یا به عبارت دیگر

مواضع خود بیرون نمایند یا نه!! ولی این حکیم خردمند متوجه نیست که همانا در موقع انقلاب است که ما به نتایج مبارزه تئوریک علیه منتقدین احتیاج داریم تا بتوانیم علیه موقعیتی که آن ها در عمل احراز کرده اند به طور قطعی مبارزه کنیم!

استعداد هم آهنگی فوری با شرایط کاملاً گوناگون و سریع‌التغییر مبارزه را تأمین خواهد نمود و توانائی خواهد داد که «از یک طرف از جنگ آشکار با دشمنی که از لحاظ نیرو تفوق کامل داشته و تمام قوای خود را در یک نقطه جمع نموده است اجتناب گردد و از طرف دیگر از عدم چالاکي این دشمن استفاده شود و در آن جا و در آن لحظه ای که از همه کمتر انتظار می رود به وی حمله گردد»^{*}. اشتباه بزرگی بود هر آینه سازمان حزبی فقط بنا به حساب انفجار یا مبارزه در خیابان ها و یا فقط بنا به حساب «سیر پیشرو مبارزه ی عادی روزمره» بنا می شد. ما باید کار روزمره ی خود را همواره انجام دهیم و همیشه برای همه چیز آماده باشیم زیرا که پیش بینی تغییر دوره های آرامش و تبدیل آن به دوره های انفجار در خیلی از مواقع تقریباً غیرممکن است و در موارد ممکن هم نمی توان از آن برای تجدید ساختمان تشکیلات استفاده نمود زیرا یک چنین تبدیلی در یک کشور استبدادی بی نهایت سریع انجام می گیرد و گاهی فقط به یک تاخت و تاز شبانه فراش های تزاری وابسته است. خود انقلاب را هم باید به شکل چند تغییر و تبدیل سریع بین انفجار و آرامش کم و بیش

* - «ایسکرا» شماره ۴: «از چه باید شروع کرد؟» - نادر دین می نویسد: «آن فرهنگ مآبان انقلابی که از نقطه نظر آستانه ی انقلاب پیروی نمی کنند از طولانی بودن مدت کار ذره ای هم نگرانی ندارند» (ص- ۶۲). در این خصوص ما باید خاطر نشان کنیم که: اگر ما نتوانیم یک چنان تاکتیک سیاسی و یک چنان نقشه ی تشکیلاتی ترتیب بدهیم که حتماً برای مدت خیلی دور و درازی در نظر گرفته شده و در عین حال در همان سیر جریان این کار آمادگی حزب ما را به این که در هر حادثه غیر مترقبه و در هر زمانی که حوادث به سرعت جریان یابد، بتواند در سر پست خود ایستاده و وظیفه ی خود را انجام دهد، تضمین نماید- در این صورت ما فقط ماجراجویان سیاسی ناچیزی بیش نخواهیم بود. فقط نادر دین، که از دیروز خودش را سوسیال دموکرات می نامد، می تواند فراموش کند که هدف سوسیال دموکراسی تغییر اساسی شرایط حیات تمام بشریت است و بدین سبب یک سوسیال دموکرات حق ندارد از مسأله ی طولانی بودن مدت کار «نگران گردد».

شدید در نظر مجسم کرد نه به شکل یک عمل منفرد (چنان چه ظاهراً تادزدین می پندارد). بدین جهت مضمون اصلی فعالیت سازمان حزبی ما و کانون این فعالیت باید کاری باشد که خواه در دوره ی قوی ترین انفجار انقلابی و خواه در دوره ی آرامش کامل هم ممکن و هم لازم است، یعنی: کار تبلیغات سیاسی که در تمام روسیه متحداً صورت گرفته و تمام جهات زندگی را روشن سازد و وسیع ترین توده ها را در نظر داشته باشد. این کار هم در روسیه ی فعلی بدون یک روزنامه برای سراسر روسیه، که خیلی زود به زود منتشر شود. غیرقابل تصور است، سازمانی که به خودی خود در پیرامون این روزنامه تشکیل می شود یعنی سازمان کارکنان این روزنامه (کارکنان به معنی وسیع کلمه یعنی تمام کسانی که برای روزنامه کار می کنند) برای همه چیز، از حفظ حیثیت و اعتبار و ادامه کاری در حزب در لحظه ی بزرگ ترین اعمال «ظلم» انقلابی گرفته تا تهیه و تعیین و اجرای قیام مسلحانه همگانی حاضر و آماده است.

در حقیقت هم یکی از ناکامی های کاملی را که وقوع آن برای ما یک امر بسیار عادی است در یک یا چند محل در نظر بگیرید. در صورتی که کلیه ی سازمان های محلی یک کار عمومی منظم واحد نداشته باشند این ناکامی ها اغلب با قطع کار برای مدت چندین ماه توأم می شود. ولی در صورت وجود یک کار عمومی برای همه، به فرض شدیدترین ناکامی ها باز هم کافی است دو سه نفر از اشخاص با انرژی چند هفته ای کار کنند تا این که محافل جدیدی از جوانان را که چنان چه می دانیم حتی اکنون هم بسیار سریع به وجود می آیند، با مرکز عمومی مربوط نمایند؛- وقتی هم که این کار عمومی، که از این ناکامی آسیب دیده است، در مقابل چشم همه باشد، آن وقت ممکن است این محافل جدید با سرعت باز هم بیشتری به وجود آمده با آن ها رابطه ایجاد نمایند.

از طرف دیگر قیام مردم را در نظر بگیرید. تصور می رود در زمان فعلی همه با این موافق خواهند بود که ما باید در فکر قیام باشیم و خود را برای آن آماده نمایم.

اما چگونه آماده نمایم؟ کمیته ی مرکزی که نمی تواند در همه جا عاملینی برای تهیه قیام بگمارد! حتی اگر ما کمیته ی مرکزی هم می داشتیم باز هم در شرایط فعلی روسیه با چنین گماشتنی هیچ چیز به دست نمی آوریم. برعکس شبکه ای از عاملین* که ضمن کار برای ایجاد و انتشار روزنامه ی عمومی به خودی خود تشکیل می یابد، احتیاج ندارد به این که «بنشینند و منتظر باشد» که شعار قیام داده شود، بلکه کار منظمی را انجام می دهد که در صورت قیام احتمال کلی موفقیت را برای آن تضمین نماید. این همان کاری است که رابطه حزب را هم با وسیع ترین توده های کارگری و هم با تمام قشرهایی که از حکومت مطلقه ناخشنودند محکم خواهد نمود، و این همان چیزی است که برای قیام اهمیت بسیار دارد. در خلال این کار است که استعداد ارزیابی درست وضعیت سیاسی و بنابر این استعداد انتخاب لحظه ی مناسب برای قیام پرورش می یابد. این کار است که تمام سازمان های محلی را عادت خواهد داد که در آن واحد به یک نوع مسائل سیاسی و وقایع و ماجراهایی که همه ی روسیه از آن در تشویش است پاسخ بدهند، و پاسخی که به این «ماجرها» می دهند حتی

* - هیئات، هیئات! باز هم این کلمه موحش «عامل» که این قدر به گوش دموکرات مآب مارتینف ها ثقیل می آید از دهان من پرید! برای من تعجب آور است که چرا این کلمه مردان نامی سال های هفتاد را متغیر نمی کرد ولی خرده کاران سال های نود را متغیر می کند؟ من این کلمه را می پسندم زیرا این کلمه به طور واضح و روشن اشاره ایست به آن کار عمومی که تمام عاملین اندیشه و اعمال خود را تابع آن می نمایند و اگر لازم باشد کلمه ی دیگری جانشین آن شود، آن وقت من فقط می توانم کلمه «کارکنان» را اختیار نمایم، آن هم در صورتی که از این کلمه تا حدی بوی مطبوعات بازی و ابهام به مشام نیاید. ولی ما به یک سازمان جنگی عاملین احتیاج داریم. آن مارتینف های کثیرالعهده (بخصوص مارتینف های مقیم خارجه) هم که دوست دارند «به یک دیگر به عنوان تعارف و خوش آمد ژنرال خطاب نمایند»، ممکن است به جای عبارت «عامل قسمت صدور پاسپورت»- عبارت «ریاست کل قسمت تأمین پاسپورت برای انقلابیون» و غیره را استعمال نمایند.

الامکان با جدیت بیشتر، متحد الشکل تر و عقلانی تر باشد،- قیام هم، چنان چه می دانیم، ذاتاً جدی ترین، متحد الشکل ترین و عقلانی ترین «پاسخ» تمام مردم به حکومت است. بالاخره این کار است که تمام سازمان های انقلابی را در تمام اطراف و اکناف روسیه عادت خواهد داد دائمی ترین و درعین حال مخفی ترین ارتباط ها را، که به وجود آورنده وحدت واقعی حزب است، برقرار نمایند و بدون وجود این ارتباط ها بحث دست جمعی در اطراف نقشه ی قیام و اتخاذ تدابیر لازم مقدماتی در آستانه ی آن، که باید در نهایت اختفاء بماند، غیرممکن است.

مختصر آن که «نقشه ی تأسیس یک روزنامه برای سراسر روسیه» نه تنها ثمره ی کار کابینه نشینانی نیست که به آئین پرستی خشک و مطبوعات بازی مبتلا شده اند (به طوری که به نظر برخی اشخاص که در این خصوص درست فکر نکرده بودند، رسیده است) بلکه برعکس عملی ترین نقشه ایست برای این که توان قیام را از همه طرف آغاز نمود و خود را برای آن آماده ساخت و در عین حال حتی برای یک دقیقه هم کار حیاتی روزمره ی خود را فراموش ننمود.

پایان گفتار

تاریخ سوسیال دموکراسی روس آشکارا به دوره تقسیم می گردد. دوره ی نخست قریب ده سال، یعنی تقریباً سال های ۱۸۸۴-۱۸۹۴ را در بر می گیرد. این دوره- دوره ی پیدایش و تحکیم تنوری و برنامه ی سوسیال دموکراسی بود. تعداد طرفداران خط مشی جدید در روسیه از آحاد تجاوز نمی کرد. سوسیال دموکراسی وجود داشت ولی بدون جنبش کارگری و بدین ترتیب. به مثابه ی یک حزب سیاسی، تازه سیر تکامل جنینی خود را طی می نمود.

دوره ی دوم سه تا چهار سال، یعنی سال های ۱۸۹۴-۱۸۹۸ را در بر می گیرد. سوسیال دموکراسی، به مثابه ی یک جنبش اجتماعی، به مثابه ی غلیان توده های مردم، به مثابه ی یک حزب سیاسی پا به عرصه ی وجود می گذارد. این دوره-

دوره ی کودکی و شباب است. علاقه ی عمومی روشن فکران به مبارزه علیه اصول ناردنیکی و رفت و آمد آن ها بین کارگران و علاقه ی عمومی کارگران به اعتصابات مانند یک بیماری همه گیری به سرعت شایع می شود. کامیابی های فراوانی نصیب جنبش می گردد. اکثریت رهبران- اشخاص کاملاً جوانی هستند که هنوز به آن «سن سی و پنج سالگی»، که به نظر آقای ن. میخائیلوفسکی یک نوع سرحد طبیعی می آمد، نرسیده اند. اینان، که به علت جوان بودن خود برای فعالیت عملی هنوز آماده نیستند، با سرعت شگفتی از میدان به در می روند. ولی دامنه ی فعالیت آن ها اغلب بسیار وسیع بود. طرز تفکر بسیاری از آن ها در بدو امر مانند ناردوولتسی ها بود. تقریباً همه ی آن ها در عنفوان جوانی خود با شوق مفرطی مجذوب قهرمانان ترور بودند. بر طرف ساختن تأثیر جذاب این سنت قهرمانان به بهای مبارزه به دست می آمد و توأم با قطع علاقه با اشخاصی بود که می خواستند به هر قیمتی هست نسبت به ناردنایا ولیا وفادار بمانند و سوسیال دموکرات های جوان برای آن ها بسیار احترام قائل بودند. مبارزه وادار می کرد به کسب معلومات پردازند، کتاب های غیر علنی را متعلق به هر خط مشی که باشد بخوانند و جدا به بررسی مسائل مربوط به خط مشی ناردنیکی پردازند. سوسیال دموکرات ها که در این مبارزه پرورش یافته بودند، بدون این که «دقیقه ای» خواه تنوری مارکسیزم را، که با پرتو فروزان خویش راه آن ها را روشن ساخته بود و خواه وظیفه ی سرنگون ساختن حکومت مطلقه را از یاد ببرند، وارد جنبش کارگری می گشتند. تشکیل حزب در بهار سال ۱۸۹۸ برجسته ترین و در عین حال آخرین کار سوسیال دموکرات های این دوران بود.

دوره ی سوم چنان که دیدیم، مقدماتش در سال ۱۸۹۷ تهیه و در سال ۱۸۹۸ (۱۸۹۸-؟) کاملاً جانشین دوره ی دوم می گردد. این دوره- دوره ی پریشانی و گسیختگی و تزلزل است. هنگام شباب موقعی می رسد که صدای انسان دو رگ می شود. صدای سوسیال دموکرات های روس این دوره هم همان حالت دو رگ را

پیدا کرد و در تألیفات آقایان استرووه و پروکوپویچ، بولگاکف و بردیایف از یک طرف و در تألیفات و. ای. و ر. م. و پ. کریچفسکی و مارتینف از طرف دیگر آهنگ های جعلی به خود گرفت. ولی فقط رهبران جنبش بودند که از یکدیگر جدا گام بر می داشتند و به قهقرا می رفتند: خود جنبش به رشد خویش ادامه می داد و گام های عظیمی به جلو بر می داشت. مبارزه ی پرولتاریائی قشرهای جدیدی از کارگران را فرا می گرفت و در تمام روسیه شیوع می یافت و در عین حال بزنده شدن روح دموکراسی در میان دانشجویان و سایر قشرهای اهالی نیز به طور غیرمستقیم تأثیر می بخشید. ولی سطح آگاهی رهبران در قبال وسعت و نیروی غلیان خود به خودی کوتاه آمد؛ در این موقع دیگر در میان سوسیال دموکرات ها گروه دیگری تفوق یافته بود که از فعالینی عبارت بود که تقریباً فقط با مطبوعات «علنی» مارکسیستی پرورش یافته بودند، و حال آن که به همان نسبتی که جنبش خود به خودی توده آگاهی بیشتری را از آن ها خواستار می گشت به همان نسبت هم بیشتر معلوم می گردید که این مطبوعات مارکسیستی «علنی» غیرکافی است. رهبران نه فقط از لحاظ تنوری («آزادی انتقاد») و از لحاظ عمل («خرده کاری») عقب می ماندند، بلکه به انواع و اقسام براهین پر آب و تاب می کوشیدند از این عقب ماندگی خویش دفاع هم بنمایند. سوسیال دموکراتیزم، خواه از طرف برنشتینیسست های مطبوعات علنی و خواه از طرف دنباله روان مطبوعات غیرعلنی به پایه ی تردیونیونیزم تنزل داده می شد. برنامه ی «Credo» داشت جامه ی عمل به خود می پوشید، به ویژه هنگامی که «خرده کاری» سوسیال دموکرات ها باعث رونق روش های انقلابی غیرسوسیال دموکراتیک شده بود.

بنابر این اگر خواننده بر من خرده بگیرد که چرا من با این طول و تفصیل به بحث در اطراف «رابوچیه دلو» پرداختم، چنین جواب می دهم: «رابوچیه دلو» بدان علت کسب اهمیت «تاریخی» نمود که «روح» این دوره ی سوم را برجسته تر از همه در

خود منعکس نموده است* . این ر. م. پیگیر نبود بلکه کریچفسکی ها و مارتینف های متلون المزاج بودند که می توانستند مظهر حقیقی پریشانی و تزلزل و آمادگی برای گذشت، خواه در قبال «انتقاد» خواه در قبال «اکونومیزم» و خواه در قبال تروریزم باشند. آن چه صفت مشخصه این دوره را معین می کند حقارت عالی جنابانه فلان یا بهمان ستایشگر «ذات مطلق» نسبت به کار عملی نیست بلکه همانا آمیختن پراتیسیزم ناچیز با لاقیدی تام نسبت به تنوری است. قهرمانان این دوره بیشتر به مبتذل نمودن «سخنان بزرگ» می پرداختند تا انکار مستقیم آن: سوسیالیزم علمی دیگر جنبه یک تنوری کامل انقلابی را از دست داده و تبدیل به یک نوع مخلوطی می گردید که از هر نوع کتاب درسی تازه ی آلمانی «آزادانه» مقداری مایع به آن علاوه می نمودند؛ شعار «مبارزه ی طبقاتی» نه فقط افراد را به جلو و به سوی فعالیت بیش از پیش جدیدتری سوق نمی داد، بلکه وسیله ای بود برای تسکین خاطر، زیرا که بالاخره «مبارزه ی اقتصادی با مبارزه ی سیاسی رابطه ی لاینفکی دارد»؛ ایده ی تشکیل حزب به عنوان دعوتی برای ایجاد یک سازمان پیکار جوی انقلابیون تلقی نمی شد بلکه یک نوع «بورکراتیزم انقلابی» و «دموکراتیزم» بازی بچگانه را توجیه می کرد.

کی دوران سوم تمام و دوران چهارم (که در هر صورت علائم و قرائن بسیاری نوید آن را می دهد) شروع خواهد شد این را ما نمی دانیم. ما در این جا دیگر از رشته ی تاریخ گذشته وارد زمان حال و تا اندازه ای هم آینده می گردیم. ولی ما

* - من می توانستم با ضرب المثل آلمانی هم جواب بدهم که می گوید: Den Sack schlägt

man, den Esel meint man که می توان آن را چنین ترجمه نمود: گربه ی خانه را می زنند تا عروس حساب کار خودش را بکند. تنها «رابوچیہ دلو» نبود بلکه توده ی وسیعی از پراتیسین ها و تنوریستن ها نیز میل مفرطی به «انتقاد» مد شده پیدا کرده بودند و در مسأله جنبش خود به خودی دچار ژولیده فکری شده، و در مورد درک وظایف سیاسی و تشکیلاتی ما، از سوسیال دموکراتیزم منحرف شده راه تردیونیونیزم را در پیش می گرفتند.

اطمینان قوی داریم که دوران چهارم به استواری مارکسیزم پیکارجو منجر خواهد شد و سوسیال دموکراسی روس از این بحران محکم و بالغ بیرون خواهد آمد و دسته‌ی واقعاً پیش‌آهنگ انقلابی‌ترین طبقه «برای تعویض» عقب‌دار اپورتونیست‌ها پا به میدان خواهد گذارد.

به عنوان دعوت برای این «تعویض» و با تلخیص تمام مطالب مذکوره در فوق، ما می‌توانیم به پرسش: چه باید کرد؟ مختصراً چنین پاسخ دهیم.
باید دوره‌ی سوم را از میان برد.

پیوست

کوشش برای متحد ساختن «ایسکرا» با «رابوچیه دلو»
برای ما تشریح آن تاکتیکی باقی می‌ماند که «ایسکرا» در مناسبات تشکیلاتی با «رابوچیه دلو» آن را پذیرفته و همواره از آن پیروی نموده است. این تاکتیک در همان شماره‌ی اول «ایسکرا» در مقاله‌ی راجع به «اتشعاب در اتحادیه‌ی سوسیال دموکرات‌های روس مقیم خارجه» کاملاً بیان شده است.* ما فوراً بر این نقطه‌ی نظر قرار گرفتیم که «اتحادیه‌ی» فعلی «سوسیال دموکرات‌های روس مقیم خارجه»، که در نخستین کنگره‌ی حزب ما به عنوان نماینده‌ی مقیم خارجه‌ی حزب شناخته شده بود، به دو سازمان منشعب گردیده است و به این جهت مسأله‌ی نمایندگی حزب لاینحل مانده و فقط موقتاً و به‌طور مشروط به این طریق حل شده است که در کنگره‌ی بین‌المللی پاریس برای دبیرخانه دائمی سوسیالیستی بین‌المللی از روسیه دو نفر عضو، یعنی از هر قسمت منشعبه‌ی «اتحادیه» یک نفر انتخاب گردد. ما اظهار داشتیم که در ماهیت امر «رابوچیه دلو» ذی‌حق نیست. ما از لحاظ اصولی جداً جانب گروه «آزادی‌کار» را گرفتیم ولی در عین حال از داخل شدن در جریانات دلائل

* - رجوع شود به جلد ۴ کلیات چاپ چهارم روسی، ص ۳۵۳-۳۵۴. یت.

انشعاب خودداری نموده و خدمات «اتحادیه» را در رشته ی فعالیت صرفاً عملی متذکر گردیدیم*.

بدین طریق روش ما تا اندازه ای روش انتظار بود: ما نسبت به عقیده ای که در میان اکثر سوسیال دموکرات های روس حکمفرما و دایر بر آن بود که دشمنان کاملاً مصمم اکونومیزم هم می توانند دوش به دوش «اتحادیه» کار کنند گذشت قائل شدیم، زیرا «اتحادیه» بارها از لحاظ اصولی با گروه «آزادی کار» اظهار موافقت نموده بود و ظاهراً در مسائل اساسی تئوری و تاکتیک مدعی داشتن سیمای مستقلی نبود. صحت روش ما به طور غیرمستقیم از آن جا تأیید گردید که تقریباً هم زمان با نشر شماره ی اول «ایسکرا» (ماه دسامبر سال ۱۹۰۰) از «اتحادیه ی» سه نفر عضو جدا شدند که به اصطلاح «گروه مبتکرین» را تشکیل داده و به سازمان های زیر: ۱) شعبه ی خارجی تشکیلات «ایسکرا»، ۲) تشکیلات انقلابی «سوسیال دموکرات» و ۳) «اتحادیه» مراجعه و برای اقدام به مذاکره درباره ی آشتی پیشنهاد میانچی گری نمودند. دو سازمان اول بلافاصله جواب موافق دادند، سازمان سوم- جواب رد داد. گو این که وقتی ناطقی در کنگره ی «متحد کننده» سال گذشته این واقعیات را بیان نمود، یکی از اعضای هیئت رهبری «اتحادیه» اظهار داشت که علت رد پیشنهاد از طرف آن ها منحصراً این بود که «اتحادیه» از ترکیب گروه مبتکرین رضایت نداشت. ذکر این توضیح را من وظیفه ی خود می دانم. ولی نمی توانم از جانب خود متذکر نشوم که به نظر من این توضیح رضایت بخش نیست: زیرا «اتحادیه» که از موافقت دو سازمان برای مذاکرات اطلاع داشت، می توانست به وسیله ی میانچی دیگر و یا مستقیماً به آن ها مراجعه کند.

* - مبنای این قضاوت درباره ی انشعاب نه فقط آشنائی با مطبوعات بلکه هم چنین مدارکی بود که در خارجه از طرف بعضی از اعضای سازمان ما، که به آن جا رفته بودند، گرد آورده شده بود.

در بهار سال ۱۹۰۱ هم مجله ی «زاریا» (شماره ی اول، ماه آوریل) و هم «ایسکرا» (شماره ی ۴، ماه مه) مستقیماً با «رابوچیه دلو» وارد جروبوت شدند. «ایسکرا» به ویژه به مقاله «تحول تاریخی» «رابوچیه دلو» هجوم کرد که در ورقه ی آوریل خود، یعنی پس از وقایع بهار منتشر نموده و در آن در مورد شیفتگی به ترور و دعوت به «خونریزی» ناستواری نشان داده بود. با وجود این جروبوت باز «اتحادیه» برای تجدید مذاکرات درباره ی آشتی با میانچی گیری گروه تازه ی «آشتی دهندگان»، جواب موافق داد. کنفرانس مقدماتی نمایندگان سه تشکیلات نامبرده، در ماه ژوئن انعقاد یافت و بر اساس «موافقت نامه ی اصولی» بسیار مفصلی، که از طرف «اتحادیه» در رساله ی «دو کنگره» و از طرف لیگا در رساله ی «اسناد کنگره ی» «متحدکننده» نشر شده بود، طرح قرارداد را تنظیم نمود.

مضمون این موافقت نامه ی اصولی (یا بنا به اصطلاحی که اکثراً برای آن قائلند: قطع نامه های کنفرانس ژوئن) با وضوح کاملی نشان می دهد که شرط حتمی ما برای اتحاد عبارت بود از نفی کاملاً قطعی تمام مظاهر اپورتونیزم عموماً و اپورتونیزم روس خصوصاً. در ماده ی اول گفته می شود: «ما هرگونه کوششی را به منظور وارد ساختن اپورتونیزم در مبارزه ی طبقاتی پرولتاریای نفی می کنیم- کوشش هایی که به شکل به اصطلاح اکونومیزم، برنشتینیزم، میلرانیزم و امثال آن ابراز وجود نموده است». «دائرة ی فعالیت سوسیال دموکراسی... مبارزه ی مسلکی علیه تمام دشمنان مارکسیزم انقلابی را در بر می گیرد». (ماده ی ۴ بند- ج): «سوسیال دموکراسی در هیچ یک از رشته های فعالیت سازمانی و تبلیغاتی خود نباید وظیفه ی میرم پرولتاریائی روس، یعنی سرنگون کردن حکومت مطلقه ی را حتی برای یک دقیقه فراموش کند» (۵، بند الف): «...تبلیغات نباید فقط در زمینه ی مبارزه ی روزمره ی کار روز مزدی با سرمایه باشد» (۵، بند- ب): «...بدون این که... مرحله ی مبارزه ی صرفاً اقتصادی و مبارزه برای خواست های جداگانه ی سیاسی

به رسمیت شناخته شود...» (۵، بند- ج): ... «ما انتقاد از جریاناتی را که... بدویت... و محدودیت شکل های پست جنبش را به درجه ی پرنسپ می رسانند برای جنبش مهم می شماریم» (۵، بند- د). حتی شخص کاملاً بی طرفی که با جزئی دقت این قطع نامه ها را خوانده باشد از همان فرمول بندی آن ها ملاحظه خواهد نمود که این قطع نامه ها متوجه اشخاصی است که اپورتونیست و «اکنونیست» هستند و، ولو برای یک دقیقه هم بوده، وظیفه ی سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش کرده اند، معتقد به تئوری مراحل بوده اند، محدودیت را به درجه ی پرنسپ می رسانده اند و غیره. و هر کس، ولو اندکی به جروبحتی که گروه «آزادی کار»، «زاریا» و «ایسکرا» با «رابوچیه دلو» داشتند آشنا باشد حتی آنی تردید نمی کند که این قطع نامه ها درست همان خطاهائی را که «رابوچیه دلو» بدان دچار می شد ماده به ماده رد می نماید. بنابر این هنگامی که یکی از اعضای «اتحادیه» در کنگره ی «متحدکننده» اظهار داشت که علت نگارش مقالات شماره ی ۱۰ «رابوچیه دلو» «تحول تاریخی» نوین «اتحادیه» نبوده بلکه جنبه ی بی اندازه «مجرد»^{*} قطع نامه ها بوده است. ناطقی که این حرف ها را مورد استهزاء قرار داد کاملاً ذی حق بود. وی در جواب این حرف گفت که قطع نامه ها نه فقط مجرد نیستند بلکه بی نهایت هم مشخص هستند: نظری به آن ها کافیسست تا دیده شود که در این جا «کسی را به دام می انداخته اند».

این عبارت اخیر موجب پیش آمد جالب توجهی در کنگره گردید. از یک طرف ب. کریچفسکی به کلمه ی «دام انداختن» چسبید و به تصور این که این عبارت به طور غیرارادی از دهان گوینده پریده و نیت زشت ما («دام گستردن») را بروز داده است با جوش تمام فریاد زد: «چه کس بخصوص، چه کس را به دام می انداخته اند؟». پلخانف هم با لحن استهزاء آمیزی پرسید: - واقعاً هم چه کسی

* - این ادعا در «دو کنگره» هم تکرار شده است، ص- ۲۵ چاپ روسی.

را؟». ب. کریچفسکی جواب داد- «من به بطی الانتقالی رفیق پلخانف کمک می کنم و برایش توضیح می دهم که این جا هیئت تحریریه ی «رابوچیہ دلو» را به دام می انداخته اند (قهقهه ی عموم). ولی ما نگذاشتیم که به داممان اندازند!» (صدائی از طرف چپ: برای خودتان بدتر!). از طرف دیگر عضو گروه «مبارزه» (گروه آشتی دهندگان) در حالی که با اصلاحات «اتحادیه» در قطع نامه ها مخالفت می ورزید به منظور دفاع از ناطق ما، اظهار داشت که عبارت «به دام می انداخته اند» ظاهراً در ببحوحه ی جروبحث سهواً از دهان پریده است.

و اما من شخصاً چنین تصور می کنم که یک چنین «دفاعی» برای ناطقی که عبارت مذکور را استعمال نموده است نتیجه ی معکوس دارد. به عقیده ی من جمله ی «کسی را به دام می انداخته اند» «به مزاج گفته شده اما به جا گفته شده است»: ما همیشه «رابوچیہ دلو» را متهم به ناستواری و تزلزل می نمودیم و از این رو طبیعی است بایستی کوشش می کردیم مچش را بگیریم که برای آینده این تزلزلات را غیرممکن سازیم. از نیت زشت در این جا حتی سخنی هم نمی تواند در بین باشد زیرا مطلب بر سر ناستواری اصولی بوده است. و ما توانستیم چنان دوستانه «مچ» «اتحادیه» را بگیریم* که خود ب. کریچفسکی و یک عضو دیگر هیئت رهبری «اتحادیه» قطع نامه های ماه ژوئن را امضاء کردند.

* - بدین طریق: ما در مقدمه ی قطع نامه های ماه ژوئن گفتیم که سوسیال دموکراسی روس من حیث المجموع همیشه از پرنسپ های گروه «آزادی کار» پیروی می کرد و خدمت «اتحادیه» به ویژه عبارت از فعالیت نشریاتی و سازمانی وی بوده است. به عبارت دیگر ما اظهار آمادگی کامل می کردیم که از تمام گذشته ها صرف نظر کنیم و اعتراف نمائیم که عمل رفقای «اتحادیه ای» ما (برای کار) مفید بوده است، به شرط آن که آن تزلزلاتی که ما کوشش می کردیم آن را «به دام اندازیم» کاملاً موقوف شود. هر شخص بی غرضی وقتی که قطع نامه های ماه ژوئن را بخواند همین طور هم خواهد فهمید. اما وقتی که «اتحادیه» اکنون، بعد از آن با تحول جدید خود به سوی اکونومیزم (در مقالات شماره ی ۱۰ و در تصحیحات)

مقالات شماره ی ۱۰ «رابوچیه دلو» (رفقای ما این شماره را تنها وقتی که برای شرکت در کنگره آمده بودند یعنی چند روز قبل از آغاز جلسات کنگره دیدند) صریحاً نشان داد که از تابستان تا پائیز در «اتحادیه» تحول جدیدی روی داده: اکنون میست ها باز هم غالب آمده اند و هیئت تحریریه مجله، که تابع «وزش باد» است، باز هم دست به کار این شده است که از «دو آتشه ترین برنشتینی ها» و «آزادی انقتاد» و از «جریان خود به خودی» دفاع کند و به زبان مارتینف «تنوری محدود شدن» میدان تأثیر و نفوذ سیاسی مارا (که گویا منظور از آن بغرنج کردن این نفوذ است) تبلیغ نماید. بار دیگر سخنان صائب پارووس تأیید گردید که می گفت مشکل است مچ یک نفر اپورتونیست را به وسیله ی فرمول گرفت: وی به آسانی هر فرمولی را امضاء می کند و به آسانی هم عقب نشینی می نماید زیرا اپورتونیزم همانا عبارت است از فقدان اصول معین و ثابت. امروز اپورتونیست ها هر نوع جدو جهدی را برای وارد نمودن اپورتونیزم نفی می نمایند، به هرگونه محدودیتی پشت پا می زنند و وعده و وعیدهای پرطمطراق می دهند که «حتی آنی موضوع سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش ننمایند» و «تبلیغاتشان را تنها در زمینه ی مبارزه ی روزمره کار روزمزدی با سرمایه» انجام ندهند و غیره و غیره. اما فردا طرز بیان خود را تغییر داده تحت عنوان دفاع از جریان خود به خودی، دفاع از سیر پیشرو مبارزه ی عادی روزمره و تمجید از خواست هانی که نتایج محسوسی را نوید می دهند و غیره، باز دست به همان کار سابق خود می زنند. «اتحادیه» که کماکان تأکید می ورزد در مقالات شماره ۱۰ «هیچ گونه عقب نشینی ملحدانه ای از پرنسیپ های کلی بی استعدادی کامل یا عدم تمایل خود را به فهمیدن ماهیت اختلافات آشکار می سازد.

باعث ایجاد گسیختگی شده است به خاطر این سخنانی که درباره ی خدمات وی گفته شده است. با طمانینه ما را به عدم حقانیت متهم می نماید، آن وقت البته در مقابل یک چنین اتهامی فقط باید با تبسم پاسخ داد.

پس از شماره ی ۱۰ «رابوچیه دلو» برای ما فقط یک آزمایش باقی مانده بود و آن این که: مباحثه عمومی را شروع کنیم تا خاطر جمع شویم که آیا تمام «اتحادیه» با این مقالات و نیز با هیئت تحریریه خودش همبستگی دارد یا نه. «اتحادیه» بخصوص از این کار ما ناراضی است و ما را به داشتن قصد افشاندن تخم نفاق در «اتحادیه» و به مداخله در کار غیر و مانند آن متهم می سازد. این اتهامات علناً بی اساس است زیرا در بودن یک هیئت تحریریه انتخابی که با وزش کوچک ترین نسیمی «تغییرجهت می دهد» همه چیز وابسته به همان وزش باد است و ما هم جهت این وزش را در جلسات محرمانه ای که غیر از اعضاء سازمان هائی که برای متحد شدن جمع شده بودند کسی در آن ها نبود تعیین می کردیم. اصلاحاتی که از طرف «اتحادیه» در مورد قطع نامه های ماه ژوئن پیشنهاد می شد آخرین نور امید ما را برای سازش از بین برد. این اصلاحات گواه مستندی بود بر تحول نوین به اکونومیزم و همبستگی اکثریت «اتحادیه» با شماره ۱۰ «رابوچیه دلو». از بین نمودارهای اپورتونیزم روی کلمات «به اصطلاح اکونومیزم» خط زده شد (چون که گویا این دو کلمه «مفهوم مبهمی دارند»- و حال آن که از این استدلال فقط چنین نتیجه می شود که باید ماهیت این گمراهی را که وسیعاً رایج است دقیق تر معین کرد). روی «میلرانیزم» هم خط زده شد (گرچه ب. کریچفسکی در شماره ۲-۳ «رابوچیه دلو» ص ۸۳-۸۴ و از آن هم صریح تر در «Vorwärts»* از آن دفاع کرده بود). با وجود این که قطع نامه های ماه ژوئن وظیفه سوسیال دموکراسی را مبنی بر «رهبری بر کلیه نمودارهای مبارزه پرولتاریا علیه تمام اشکال ستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» به طور صریح معین کرد و بدین وسیله خواستار آن بود که در تمام این نمودارهای مبارزه نقشه منظم و وحدت حکمفرما باشد-، معهداً «اتحادیه»

*- در این خصوص در «Vorwärts» « بین هیئت تحریریه کنونی وی و کائوتسکی و «زاریا» جروبحث شروع شد. ما خوانندگان روسی را حتماً با این جروبحث آشنا خواهیم ساخت.

کلماتی به کلی زائد اضافه می نمود داور بر این که «مبارزه اقتصادی محرک مقتدر جنبش توده ای است» (این کلمات خود به خود مسلم است، ولی، با موجود بودن «اکنونیزم» محدود این کلمات نمی توانست بهانه ای برای تفسیر غلط به دست ندهد). علاوه بر آن در قطع نامه های ماه ژوئن اصلاحاتی می شد که «سیاست» را مستقیماً محدود می کرد، زیرا از یک طرف عبارت «ولو برای یک دقیقه» (نیاید وظیفه ی سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش نمود) حذف می شد و از طرف دیگر عبارت: «مبارزه ی اقتصادی وسیله ایست که برای جلب توده ها به مبارزه ی فعال سیاسی از همه وسیع تر قابل استفاده است» اضافه می شد. واضح است که پس از وارد نمودن چنین اصلاحاتی تمام ناطقینی که طرف ما بودند ادامه ی مذاکرات را با کسانی که باز هم به سوی اکنونیزم رو آورده و آزادی تردید و تزلزل را برای خود تأمین می نمایند- کاملاً بی فایده دانستند و یکی پس از دیگری از سخن گفتن امتناع نمودند.

«درست همان چیزی را که «اتحادیه» شرط * sine qua non استحکام سازش آینده، یعنی حفظ سیمای مستقل «رابوچیہ دلو» و خودمختاری وی حساب می کرد، «ایسکرا» سنگ راه سازش می دانست» («دو کنگره» ص- ۲۵). این بسیار ناصحیح است. ما هیچ گاه نسبت به خودمختاری «رابوچیہ دلو» قصد تجاوز نداشته ایم** ولی سیمای مستقل آن را اگر به معنی داشتن «سیمای مستقل» در مسائل اصولی تنوری و تاکتیک باشد، واقعاً هم بدون چون و چرا رد کرده ایم: مضمون قطع نامه های ماه ژوئن همانا نفی بی چون و چرای یک چنین سیمای

* - مطلقاً لازم. مترجم.

** - اگر آن جلسات مشورتی هیئت تحریریه را، که به مناسبت تدسیس شورای عالی عمومی سازمان های متحده انعقاد یافت و در ماه ژوئن «رابوچیہ دلو» نیز با انعقاد آن موافقت نموده بود، محدود کردن خود مختاری حساب نکنیم.

مستقلی است، زیرا تکرار می کنیم که معنای این «سیمای مستقل» در عمل همیشه عبارت بود از انواع تزلزلاتی که وجود آن باعث تقویت آن پراکندگی و تفرقه ایست که در بین ما حکمفرما و از لحاظ حزبی تحمل ناپذیر است. «رابوچیه دلو»، با مقالات مندرجه در شماره ی ۱۰ خود و با «اصلاحاتش» به روشنی نشان داد که همانا چنین سیمای مستقلی را می خواهد برای خود حفظ کند و چنین تمایلی طبعاً و به طور ناگزیر به گسیختگی و اعلان جنگ منجر گردید. اما اگر «رابوچیه دلو» «سیمای مستقل» خود را به وظایف ادبی معین محدود می کرد، در این صورت همه ی ما حاضر بودیم آن را قبول کنیم. و تقسیم صحیح این وظایف نیز به خودی خود معلوم می گردد: (۱) مجله ی علمی (۲) روزنامه ی سیاسی و (۳) مجموعه و رسالات به زبان ساده. کافی بود «رابوچیه دلو» با چنین تقسیمی موافقت کند تا ثابت شود که صمیمانه مایل است به گمراهی هائی که قطع نامه های ماه ژوئن علیه آن ها صادر شده است کاملاً خاتمه دهد، فقط یک چنین تقسیمی می توانست هرگونه کشمکش های احتمالی را برطرف کند و در حقیقت امر استحکام سازش را تأمین سازد و در عین حال پایه ای برای رونق نوین جنبش ما و کامیابی های تازه ی آن بشود.

اکنون هیچ سوسیال دموکرات روسی نمی تواند شبیه ای داشته باشد که لزوم گسیختگی کامل روش انقلابی با روش اپورتونیستی معلول، مقتضیات «تشکیلاتی» نیست بلکه معلول آن است که اپورتونیست ها می خواهند سیمای مستقل اپورتونیزم را پایدار ساخته و به وسیله ی استدلال های کریچفسکی ها و مارتینف ها به مشوب ساختن اذهان ادامه دهند.

در پائیز ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲ به رشته تحریر در آمد.

نخستین بار در ماه مارس سال ۱۹۰۲ به صورت کتاب جداگانه ای به طبع رسید

و. ای. لنین، کلیات، چاپ چهارم روسی. جلد ۵، ص ۳۱۹ - ۴۹۴.

اصلاحی در «چه باید کرد؟»

«گروه مبتکرین» که من در صفحه ی* ۱۴۱ رساله ی «چه باید کرد؟» از آن ها صحبت می کنیم از من خواهش می کنند که در شرح مربوط به شرکت آن ها در کوششی که برای آشتی دادن بین سازمان های سوسیال دموکرات های مقیم خارجه به عمل آمد اصلاحی بدین مضمون وارد نمایم: «از ۳ عضو این گروه فقط یک نفر در پایان سال ۱۹۰۰ از «اتحادیه» خارج شد ولی بقیه در سال ۱۹۰۱ از آن خارج شدند و این فقط پس از آن بود که مطمئن شدند ممکن نیست در کنفرانس سازمان «ایسکرا» در خارجه و «سازمان انقلابی سوسیال دموکرات» موافقت «اتحادیه» را جلب نمود. ضمناً خود مضمون پیشنهاد «گروه مبتکرین» نیز همین بود. هیئت رهبری «اتحادیه» ابتدا این پیشنهاد را رد کرد و علت امتناع خود را از شرکت در کنفرانس «عدم صلاحیت» اشخاصی توجیه می کرد که جزو «گروه مبتکرین» میانچی بودند. ضمناً «اتحادیه» اظهار تمایل نمود که با سازمان «ایسکرا» در خارجه مستقیماً داخل تماس شود. ولی به زودی هیئت رهبری «اتحادیه» به «گروه مبتکرین» اطلاع داد که پس از انتشار شماره ی اول «ایسکرا» که در آن مقاله ای درباره ی انشعاب در «اتحادیه» درج شده بود تصمیم خود را تغییر داده و دیگر مایل نیست با «ایسکرا» داخل تماس شود. آیا پس از این جریان، اظهارات عضو هیئت رهبری «اتحادیه» را مبنی بر این که علت امتناع «اتحادیه» از شرکت در کنفرانس فقط و فقط عدم رضایت وی از ترکیب «گروه مبتکرین» است، چگونه می توان تعبیر نمود؟ گرچه علت موافقت هیئت رهبری «اتحادیه» به شرکت در کنفرانس ژوئن سال

* - رجوع شود به پیوست (کوشش برای متحد ساختن «ایسکرا» با «رابوچیه دلو») کتاب

گذشته نیز نامعلوم است زیرا: مقاله ی مندرجه در شماره ی اول «ایسکرا» به قوت خود باقی بود و مناسبات «منفی» «ایسکرا» با «اتحادیه» در مندرجات جزوه اول «زاریا» و شماره ی چهارم «ایسکرا» که قبل از کنفرانس ژونن منتشر شده بودند با وضوح باز هم بیشتری نمایان شده بود».

ن. لنین

«ایسکرا» شماره ۱۹، اول آوریل ۱۹۰۲

^{۴۱} - این تبصره را لنین به منظور رعایت پنهان کاری ذکر نموده است. وقایع به همان ترتیبی که حقیقتاً روی داده در این جا ذکر شده است.

^{۴۲} - لیگا- منظور «لیگای (جمعیت) سوسیال دموکرات های انقلابی روس در خارجه» است که در اکتبر سال ۱۹۰۱ به ابتکار و. ای. لنین تشکیل شده بود و طرفداران «ایسکرا» را در خود متحد می کرد لیگا پس از کنگره ی دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه تکیه گاه منشویک ها گردید.

^{۴۳} - «کنگره ی متحدکننده»- کنگره ی سازمان های سوسیال دموکراسی در خارجه («اتحادیه ی سوسیال دموکرات ها»، «کمیته ی بوند در خارجه»، سازمان «سوسیال دموکرات»، سازمان «ایسکرا- زاریا» و سازمان روزنامه «باربا») در اکتبر سال ۱۹۰۱ در زوریخ تشکیل شد. این کنگره با گسیختگی کامل روابط بین «ایسکرانی ها» و اپورتونیست ها به پایان رسید.